

حقیقت و اہمیت فہم نصوص شرعی توسط سلف صالح

تألیف:

دکتر عبداللہ بن عمر دمیجی

حقیقت و اهمیت فهم نصوص شرعی توسط سلف صالح

عنوان کتاب:

دکتر عبدالله بن عمر دمیجی

نویسنده:

موضوع:

اول (دیجیتال)

نوبت انتشار:

تاریخ انتشار:

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

مقدمه:	۳
فصل اول: حقیقت فهم سلف	۸
مطلب اول: معنای فهم و رابطه آن با علم و فقه و تفسیر	۹
مطلب دوم: معنای اصطلاح «سلف»	۱۴
مطلب سوم: مراد از فهم سلف	۲۸
فصل دوم: اهمیت فهم سلف صالح و توجه علما به گردآوری آن	۴۰
مطلب اول: اهمیت فهم سلف صالح:	۴۱
مطلب دوم: توجه علماء به گردآوری آن	۶۰
فصل سوم: دلایل‌های حجت بودن فهم سلف و نتیجه‌های پایبندی به آن	۶۵
مطلب اول: دلایل‌های حجت بودن فهم سلف	۶۶
مطلب دوم: نتایج پایبندی به فهم سلف صالح	۸۴
خاتمه:	۹۱

مقدمه:

تمامی ستایش‌ها از آن پروردگار جهانیان است و درود و سلام می‌فرستم بر گرامی‌ترین پیامبر و رسول، پیامبرمان محمد و بر اهل بیت و همه یاران او.

اما بعد:

الله - متعال - به اهل زمین نگرست و از همه آنها، عرب و عجم بیزار گشت جز بازماندگانی از اهل کتاب؛ سپس بر آنها منت نهاد و پیامبری از خودشان بر انگیخت که آیاتش را بر آنان تلاوت کرده و پاکشان نموده و قرآن و حکمت به آنها آموخت. کتابی مفصل بر پیامبرش نازل نمود که بیان‌کننده هر چیزی و به زبان آشکار عربی است و شرح و بیان این کتاب را بر عهده وی نهاد ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [النحل: ۴۴] «بر تو هم قرآن را نازل کردیم تا شریعتی را که برای مردم نازل شده است، به روشنی بر آنان بیان کنی؛ بسا که بیندیشند».

او پیام را رساند، امانت را ادا کرده و برای امت دلسوزی نمود. امت اسلام را بر راهی روشن نهاد که شب و روز آن یکسان است و هر که از آن منحرف شد هلاک می‌شود. سپس افراد بهترین قرن‌ها را برگزید تا یاران مخلص و همنشینان پیامبرش گشته و از او الگو بگیرند و روش وی را در پیش گرفته، سخنانش را شنیده به خاطر بسپارند و مراد الله - متعال - و

مراد فرستاده‌اش را درک کرده و اجرا کنند. به وی ایمان آورده و تصدیقش کنند، روش او را عملی کرده و اجرا کنند و دیگران را به این راه، دعوت کنند و اگر مشکلی برایشان پیش از آمدن از پیامبر برسند، تا اینکه الله دین را برایشان کامل نموده و نعمت را بر آنان تمام کرد.

بعد از آنها، شاگردانشان که در فضیلت و خوبی پس از آنها قرار دارند آمدند، همان کسانی که در علم و عمل به نیکی از آنها پیروی کردند و تحریف افراط گرایان و جعل دروغ‌گویان و تأویل بی‌خردان را از دین الله زدودند.

این برهه زمانی که پیامبر - ﷺ - به برتری و خوبی آن نسبت به دیگر قرن‌ها گواهی داده است دارای ویژگی‌هایی می‌باشد از جمله اینکه فرود آمدن وحی را مشاهده نموده، با پیامبر - ﷺ - در یک عصر زندگی کرده و از چشمه‌ای زلال و پاکیزه بهره بردند، پیش از آنکه از نظر زبان و ادبیات و فکری با فرهنگ‌های دیگر مخلوط شده و فرقه‌گرایی و بدعت منتشر شود.

سپس گروهی جانشین آنها شدند که جماعت را متفرق کرده و راه غیر مؤمنان را در پیش گرفتند. در نتیجه خوارج خروج کرده، رافضی‌ها سرپیچی کرده و معتزلی‌ها گوشه‌گزیدند و از جماعت مسلمان جدا شدند.

آنها کتاب الله - متعال - و سنت رسولش - ﷺ - را با فهمی بیگانه و مخالف با فهم پیشگامان نخستین یعنی حاملان، راویان و نقل‌کنندگان آن فهمیدند. فهمی که مبنی بر جهلی آمیخته با هوی و هوس یا هوسی همراه با جهل بود. کلام الله و رسولش - ﷺ - را بر اساس خواسته خود نه خواسته الله و رسولش فهمیدند.

بنابراین، یکی از بزرگ‌ترین اسباب تفرقه و منحرف شدن از راه، کناره‌گیری از فهم سلف در فهم دلیل یا محتوی است. فهم سلف، شعاری است

که پیوسته به ارث رسیده و میان اهل سنت و اهل بدعت، اهل پیروی و اهل نوآوری در دین، جدایی افکنده است.

به همین دلیل، این امر با گذشت عصرها، یکی از قواعد منهج سلفی در زمینه پذیرش و استدلال گشته است.

یکی از مهم‌ترین اصول علمی برای فهم متون شرعی و بررسی آن، بهره‌گیری از فهم سلف صالح درباره نصوص است زیرا درستی فهم نصوص شرعی، پایه اساسی در درست بودن استدلال می‌باشد و شخص نمی‌تواند هدف الله و هدف رسولش - ﷺ - را بفهمد مگر آنگاه که فهمش از رهنمودهای قرآن و سنت، مطابق با فهم سلف صالح باشد .. و فهم درست و نیت نیکو یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌هایی است که الله به بندگانش عطا نموده و بلکه به هیچ بنده‌ای بعد از اسلام، عطا و بخششی برتر و باشکوه‌تر از این دو نعمت داده نشده است.

این دو نعمت: «ساق‌های اسلام می‌باشند که اسلام بر آن می‌ایستد و با این دو است که بنده، از راه کسانی که الله بر آنها خشم گرفته، آن کسانی که هدفشان تباہ گشته است، در امان می‌ماند، همچنین از راه گمراهان که فهم‌شان فاسد شده در امان می‌ماند و با کسانی همراه می‌شود که به آنها نعمت عطا شده است، کسانی که فهم و هدفشان نیکو گشته است».

برای همین است که ابن قیم، فهم درست سخنان الله و پیامبرش را نشانه صدیق بودن و بیانیه ولایت نبوی برشمرده است؛ جایگاه علما بر اساس آن متفاوت می‌شود تا جایی که هزار نفرشان با یکی برابر می‌شوند، زیرا «فهم درست، نوری است که الله آن را در دل بنده می‌اندازد و او بوسیله آن، صحیح را از فاسد، حق را از باطل و هدایت را از گمراهی تشخیص می‌دهد و در کنار آن نیت نیکو و حق طلبی و پروا از پروردگار در نهان و آشکار، به او داده می‌شود و پیروی از هوی و هوس و ترجیح دنیا و

طلب ستایش مردم و ترک تقوی را در او از بین می‌برد»^۱.
 در دوران اخیر، در زمانه غربت دین، دعوت‌های مختلفی از اینجا و آنجا
 هویدا شده که روحیه شکست، و احساس کمبود، پستی و فروپاشی در برابر
 آنچه دشمنان دارند، بر آن چیره گشته است و به تجدید نظر در فهم نصوص
 شرعی دعوت می‌کند، به فهمی که هم‌نوا با زندگی معاصر و منسجم با
 خواسته‌های آن باشد.

بنابراین فراخوان‌هایی برای تجدید خطاب دینی و به‌ویژه خطاب سلفی
 با عنوان بازخوانی نص و پدیده آسانگیری معاصر و سلفیت جدید و چیزهای
 دیگر ظهور کرده است.

خود را به میراث فرقه‌ها و بدعت‌های گذشته و شبهه‌های سکولاریسم و
 مستشرقین جدید مسلح کرده است در نتیجه فهم‌ها دچار اختلاف، و افکار
 آشفته گشته است و آنچه از سوی پروردگار برای مردم نازل شده را بر آنها
 پوشانده است؛ حرام دیروز حلال شده و آنچه بدعتی زشت بوده سنت شده و
 آنکه به سوی فهم سلف و پایبندی به آن دعوت کند از متشددین و مقلدین
 جامد و خشک شده است:

این نوشته تلاشی است برای آشکار نمودن حقیقت «فهم سلف صالح از
 نصوص شرعی» و طبیعت این پژوهش اقتضا می‌کند که در سه فصل باشد:
**فصل اول: تعریف عنوان به صورت جداگانه و به شکل ترکیبی و بیان
 حقیقت فهم سلف.**

فصل دوم: اهمیت این فهم و توجه امت به آن.

فصل سوم: دلیل‌های حجت بودنش و نتایج آن.

اگر در این راه موفق شدم که امیدوارم چنین شود، از فضل الله - متعال
 است و به هرکه بخواهد عطا می‌کند و اگر چنین نشد به خاطر گناهان و

کوتاهی‌های من است و از الله به خاطر اشتباه و لغزش، آمرزش می‌طلبم همانگونه که از فتنه گفتار و کردار به وی پناه می‌برم و از او می‌خواهم که راه پیشرفت را به ما الهام بفرماید و فهم و دانش و اعمال دیگر ما را درست بفرماید و در زندگی دنیا و آن روز که گواهان به پا می‌ایستند ما را با گفتار درست، ثابت قدم بگرداند ﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾ [آل‌عمران: ۱۸]. «پروردگارا، پس از آنکه هدایتمان کردی، دل‌های ما را دستخوش انحراف مگردان [تا در کشف مبهمات قرآن دچار لغزش نشویم] و از جانب خود رحمتی بر ما ارزانی دار که بخشاینده تویی، تو».

خداوندا ای پروردگار جبرائیل و میکائیل و اسرافیل، آفریدگار آسمان‌ها و زمین، تو در آنچه بندگان اختلاف می‌کنند قضاوت می‌کنی مرا در اختلافاتشان به سوی حق از جانب خودت هدایت بفرما براستی که تو هر که را بخواهی به راه مستقیم هدایت می‌کنی و درود و سلام و برکت الله بر پیامبرمان محمد و بر اهل بیت و تمامی یارانش باد.

نوشته:

عبدالله بن عمر دمیجی

مکه مشرفه که خداوند مصونش دارد

۱۴۳۱/۴/۲۱هـ

فصل اول:

حقیقت فهم سلف

شامل مطالب زیر است:

مطلب اول: معنای «فهم» و رابطه آن با علم و فقه و تفسیر.

مطلب دوم: معنای اصطلاح «سلف»

مطلب سوم: مراد از فهم سلف

مطلب اول: معنای فهم و رابطه آن با علم و فقه و تفسیر

فهم در لغت یعنی: «شناخت قلبی یک چیز، فَهَمَهُ فَهَمًا وَفَهَامَةً: آن را دانست. چیزی را فهمیدم یعنی: آن را درک کردم و شناختم».^۱
ابن فارس می‌گوید: «فاء و هاء و میم: شناختن یک چیز، علمای لغت اینگونه می‌گویند».^۲

در قرآن الله - متعال - می‌فرماید: ﴿فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ﴾ [الانبياء: ۷۹]
یعنی: «داوری را به او آموختیم»^۳ و «قضاوت قطعی و فیصله دهنده‌ای که الله تبارک و تعالی اراده نموده در مشکلات انجام شود را به او فهماندیم».^۴
از علی - رضی الله تعالی عنه - روایت شده که گفت: «.. همانا عبادتی که علمی در آن نباشد و علمی که فهمی در آن نباشد و قرائتی که تفکری در آن نباشد، خیری در آن نیست».^۵

امام بخاری در صحیح‌اش بابی را قرار داده به نام: «الفهم في العلم» و حدیث ابن عمر - رضی الله عنهما - را ذکر نموده که گفت: پیامبر - صلی الله علیه و آله - درباره درختی

۱- لسان العرب مادة «فهم» (۴۵۹/۱۲)

۲- معجم مقاییس اللغة (فهم) (۴۵۷/۴)

۳- معالم التنزیل، بغوی (۱۷۲/۳) شنقیتی ذکر کرده که این با اجتهاد از سوی پیامبران بوده است. نکا: أضواء البیان (۵۹۷/۴)

۴- المحرر الوجیز، ابن عطیه (۱۷۷/۱۰).

۵- دارمی در سنن تخریح این روایت را آورده است. [مقدمه، باب من قال: العم الخشیه و تقوی الله] ح ۳۰۳ (۷۵/۱).

پرسید که مانند شخص مسلمان است، ابن عمر - رضی الله عنهما - خواست بگوید که آن درخت خرما است ولی از دیگران کوچک تر بود برای همین سکوت نمود. سپس پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمود: «هی النخلة»^۱ «آن درخت خرما است». حافظ ابن حجر در این زمینه می گوید: «فهم نوعی زیرکی است که صاحبش بوسیله آن گفتار و کرداری که به سخن مربوط می شود را می فهمد».

بنابراین فهم یعنی: درک، یعنی دانش هایی که در نفس انسان جای می گیرند.^۲

اما فقه یعنی: آگاهی و فهم نسبت به یک چیز و فقه در اصل یعنی: فهم^۳. گفته می شود: «فَقَّهَ: با ضمه قاف، هنگامی که فقه صفت و خصلت شخص شود. و فَقَّهَ با فتحه قاف یعنی هنگامی که شخص از دیگران در فهم پیشی بگیرد؛ و فَقَّهَ، با کسره قاف یعنی هنگامی که شخص بفهمد»^۴.

خداوند - متعال - می فرماید: ﴿لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ﴾ [التوبة: ۱۲۲]. یعنی: «تا اینکه نسبت به آن عالم شوند».

همچنین پیامبر - صلی الله علیه و آله - برای پسر عمویش ابن عباس - رضی الله تعالی عنهما - اینگونه دعا فرمود: «اللَّهُمَّ فَقَّهُ فِي الدِّينِ»^۵ یعنی: «خداوندا به او فهم

۱- کتاب العلم. باب: الفهم فی العلم، ح ۷۲ (فتح ۱/۱۹۸).

۲- تذکیر الخلف بوجوب اعتماد السلف. ولید بن راشد السعیدان (ص ۲).

۳- لسان العرب (فقه) (۵۲۲/۱۳). نگا: النهایة فی غریب الحدیث والأثر (۴۶۵/۳).

۴- فتح الباری (۱/۱۹۸). نگا: المفردات فی غریب القرآن، راغب (ص ۳۸۴).

۵- امام بخاری در کتاب الوضوء، باب: وضع الماء عند الخلاء (۱۴۳) و امام مسلم در

فضائل الصحابة، باب: فضائل عبدالله بن عباس - رضی الله عنهما (۲۴۷۷) به روایت از ابن

دین عطا کن». همچنين فرموده: «مَنْ يُرِدِ اللّٰهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ»^۱ یعنی: «الله به هر کس اراده خیر کند او را در دین صاحب فهم می گرداند». راغب اصفهانی می گوید: «فقه: یعنی رسیدن به علم غائب از طریق علم قابل مشاهده. بنابراین فقه از علم، خاص تر است، الله - متعال - می فرماید: ﴿فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا﴾ [النساء: ۷۸]. «چرا این گروه هیچ سخنی را نمی خواهند دریابند»؟!.

و فقه یعنی: علم نسبت به احکام شریعت ... و فقه: یعنی فهمید»^۲.
 همچنين در توصیف سخنان پیامبر - ﷺ - آمده است که: «کان فصلاً یفقهه کل أحد، لم یکن یسرده سرداً»^۳
 یعنی: [سخنان او] قاطع بود و هرکسی آن را می فهمید، و با شتاب سخن نمی گفت.

ابن قیم می گوید: «فقه یعنی: فهمیدن معنای مورد نظر» اینگونه آشکار می شود که معنی الفاظ فهم و فقه و علم به یکدیگر نزدیک هستند.

فهم کامل: نتیجه تدبیر و تفکری است که پس از دانستن تفسیر بوجود می آید. دایره تدبیر وسیع تر و گسترده تر از دایره تفسیر است. تفسیر بخشی از فهم است که به صورت عبارت در آمده و در طی نسلها بوسیله روایت و نوشتن انتقال می یابد و آشکار کننده قسمتی از فهم سلف است نه همه آن.

۱- امام بخاری در کتاب العلم، باب من یرد الله به خیرا یفقهه، (۷۱)، و امام مسلم در کتاب

الإمارة باب: قوله ﷺ - «لا تزال طائفة من أمتي...»، (۱۰۳۷) روایت شده از معاویه - ﷺ -

۲- المفردات (ص ۳۴۸)

۳- امام احمد این حدیث را در مسند (۱۳۸/۶) تخریج کرده است.

تفسیری که از صحابه نقل شده، نسبت به دیگران اندک است ولی این به معنای کمتر بودن فهم آنها نسبت به دیگران نیست.

فهم دو نوع است:

اول: فهم ذهنی شناختی: که همان تفسیر غریب و استنباط احکام و انواع دلالات است و این ویژه اهل علم - با وجود تفاوت درجاتشان - است و آنها به اندازه علم و فهمی که الله به آنها داده است از دانش‌های آن بهره می‌گیرند.

دوم: فهم قلبی ایمانی: این فهم در نتیجه تفکر قرائت کننده قرآن در آیاتی است که می‌خواند؛ معنای آن را دانسته و رهنمودهایش را می‌فهمد، به گونه‌ای که نیاز به مراجعه به تفاسیر ندارد و نزد این آیات توقف کرده و در آنها تفکر می‌کند تا قلبش را بوسیله آن به حرکت در آورد و نفس و دانش خویش را بر آن عرضه کند، که اگر از اهل آن بود، الله را سپاس می‌گوید و اگر از اهل آن نبود نفس خویش را محاسبه کرده و سرزنش می‌کند.^۱

نوع اول: همان چیزی است که دانشمند امت - رحمته علیهم - در تعریف تفسیر گفته است: «گونه‌ای که عرب بر اساس کلام خویش آن را می‌شناسد و تفسیری که هیچ کس عذری برای ندانستن آن ندارد، و تفسیری که علما آن را می‌دانند، و تفسیری که جز الله کسی نمی‌داند»^۲

نوع دوم: همان چیزی است که امیر مؤمنین علی بن ابی طالب - رضی الله تعالی عنه - بیان نمود آنگاه که به وی گفته شد: آیا چیزی از وحی جز آنچه در کتاب الله آمده نزد شما وجود دارد؟ گفت: «سوگند به آنکه دانه را

۱- از مقاله کتر عمر المقبل استاد دانشگاه قصیم با عنوان: مفتاح حياة القلب (۲/۲) با تصرف. در تاریخ ۱۴۲۸/۹/۶ هـ در سایت المسلم منتشر شده است.

۲- ابن جریر - رحمته علیهم - آن را در تفسیرش روایت کرده است. شماره (۷۱)(۷۵/۱) همچنین نگا: مقدمة فی أصول التفسیر، ابن تیمیه (ص ۱۱۵)

شکافته و انسان را آفرید، نه!؛ چیز دیگری نمی‌دانم، جز فهمی که الله به شخص در باره قرآن عطا می‌کند، و آنچه در این صحیفه وجود دارد...»^۱.

وسیله رسیدن به فهم اول: علم به زبان عربی و فرهنگ لغت‌ها و روایت‌ها و اسلوب‌های عرب و بلاغه و مانند آن است.

وسیله رسیدن به فهم دوم: تزکیه نفس و ایمان قوی و دلی نرم است.

انسان‌ها در این زمینه اختلاف بسیاری دارند. فهم ابوبکر صدیق - رضی الله تعالی عنه - نسبت به یک آیه کاملاً با فهم ابوجهل در مورد همان آیه متفاوت است با اینکه آنها در زمینه فهم زبان عربی و اسلوب‌های آن برابر بودند. بلکه گاهی انسان در حالتی که فکرش باز و دلش حاضر و ایمانش قوی است آیه‌ای را می‌خواند و مفاهیمی از آن می‌فهمد که با اینکه آن را حفظ بوده و صدها بار تکرار کرده نفهمیده بود. حتی گاهی برخی از مردم عادی آیه را به گونه‌ای می‌فهمند که استادان لغت و علمای بلاغه آن را نفهمیده‌اند.

معنای این سخن تفسیری نیست که صوفی‌ها به آن اعتقاد داشته و نام آن را تفسیر اشاری گذاشته‌اند و اعتقاد دارند که قرآن دارای ظاهر و باطن است، که این خود سبب انحرافات بسیاری شده است.^۲

۱- صحیح بخاری، کتاب جهاد، باب فکاک الأسیر، ح (۳۰۴۷)(۱۹۳/۶) و صحیح مسلم، الإیمان ح: ۱۳۱. و دیگران

۲- تفسیری که مربوط به علوم خاطر و مشاهدات و مکاشفات است و فقط صوفیه به آن اعتقاد دارند. نگا: «التعرف لمذهب أهل التصوف» ص ۱۰۰. برای فهم مفصل این موضوع و تفاوت میان فهم سلف و تفسیر باطنی و تفسیر صوفیه به «الموافقات للشاطبی» (۲۳۱/۴-۲۶۱) و کتاب: «التفسیر والمفسرون» دکتر محمد حسین ذهبی - رحمه الله - (۳۳۷/۲-۴۱۶). و درباره شرایط و قواعد قبول تفسیر اشاری، مراجعه شود.

مطلب دوم: معنای اصطلاح «سلف»

سلف در لغت یعنی:

سین و لام و فاء بیانگر مقدم بودن و زمان گذشته است و سلف به معنای کسانی که گذشته‌اند، از این ریشه است.^۱

بنابراین سلف در لغت به کسانی که پیش از تو آمده‌اند از جمله پدران و خویشاوندانی که از نظر سن و فضیلت از تو بالاتر هستند، اطلاق می‌شود.^۲ همچنین در مورد معانی دیگری که به این معنی نزدیک می‌باشند به کار برده می‌شود ولی غالباً استعمال آن گرد معنای تقدم و گذشته و زمان پیشین به کار می‌رود.^۳

کلمه «سلف» در هشت جای قرآن کریم به همین معنی آمده است مانند این سخن الله - متعال - : ﴿فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ﴾ [البقرة: ۲۷۵]. «هرکه اندرزی از جانب پروردگارش به او رسید و [از رباخواری] بازایستاد، آنچه گذشته است مال خودش» و مانند آن این سخن خداوند - متعال - است: ﴿عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ﴾ [المائدة: ۹۵] «از آنچه گذشته، خدا گذشت کرده است» و این سخنش: ﴿يُغْفِرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ﴾ [الأنفال: ۳۸] «آنچه گذشته است بر آنان بخشوده خواهد شد» و سخنش: ﴿فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ﴾ [الزخرف: ۵۶]. «و آنان را سابقه و مثالی برای آیندگان قرار دادیم» یعنی: پیشینیانی که پیش از کفار قومت ای محمد - ﷺ، به سوی آتش

۱- معجم مقاییس اللغة ابن فارس (۹۵/۳) ماده سلف

۲- نگا: قاموس المحيط (۱۵۳/۳) و لسان العرب (۱۵۹/۹) ماده «سلف». و نگا: النهاية فی غریب الحدیث والأثر (۳۹۰/۲).

۳- نگا: تهذیب اللغة (۴۳۱/۱۲-۴۳۲) ماده (سلف) و مصادری که در بالا ذکر شد.

می‌روند و کفار قومت در پی آنها می‌روند»^۱.

این لفظ همچنین در سنت نبوی برای بیان همین معنی به کار برده شده چنانکه رسول الله - ﷺ - هنگامی که به دخترش فاطمه - رضی الله عنها - نزدیک شدن وفاتش را خبر می‌دهد می‌فرماید: «نِعْمَ السَّلْفُ أَنَا لَكَ»^۲ «من چه سلف خوبی برای تو هستم».

و این سخن پیامبر - ﷺ - به حکیم بن حزام - رضی الله عنه - : «أَسَلَمْتَ عَلَيَّ مَا سَلَفَ مِنْ خَيْرٍ»^۳ یعنی: «مسلمان شدی و کارهای نیک گذشته‌ات نیز برایت حساب می‌شود»؛ هنگامی پیامبر - ﷺ - این سخن را فرمود که حکیم بن حزام برخی از کارهای نیکی که در زمان جاهلیت انجام داده بود را ذکر کرد.

لفظ سلف همچنین در سنت به معنای: قرض و بیع سَلَمَ نیز به کار رفته است که این دو نیز در نهایت به همان معنای اولی باز می‌گردند.

معنی اصطلاحی:

از نظر معنی اصطلاحی دو کاربرد دارد:

اول: در مورد دوره زمانی معینی به کار می‌رود، «مفهوم تاریخی اصطلاح» و حدیث عمران بن حصین - رضی الله عنه - بیانگر همین امر است. او از پیامبر - ﷺ - روایت کرده که فرمود: «خَيْرُكُمْ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ»^۴ یعنی:

۱- تفسیر طبری (۸۵/۲۵).

۲- امام بخاری این حدیث را در کتاب الاستئذان، باب: من ناجی بین یدی الناس ولم یخبر بسر صاحبه (۶۲۸۵) تخریج کرده است.

۳- امام بخاری این حدیث را در کتاب زکات باب: من تصدق فی الشریک ثم أسلم (۱۴۳۶) و امام مسلم در کتاب ایمان باب: بیان حکم عمل الکافر إذا أسلم بعده (۱۲۳).

۴- امام بخاری این حدیث را در کتاب الشهادات، باب: لا یشهد علی شهادة جورٍ إذا أشهد (۲۶۵۱) و امام مسلم در فضائل الصحابة، باب: فضل الصحابة ثم الذين يلونهم (۲۵۳۵) روایت کرده است.

«بهترین شما کسانی هستند که در دوران من زندگی می‌کنند سپس کسانی که پس از آنها می‌آیند، سپس کسانی که پس از آنها می‌آیند».

به همین دلیل است که علماء، «سلف» را چنین تعیین کرده‌اند:

- جمهور علمای گذشته و معاصر، افرادی که در قرون مفضله (سه قرنی که پیامبر در حدیث فرمود) زندگی کرده‌اند یعنی صحابه و تابعین و تابع تابعین را سلف می‌دانند، برخی نیز کسانی که تا عصر امام احمد (وفات ۲۴۱) زندگی کرده‌اند را به آنها اضافه کرده‌اند. حافظ ابن رجب - رحمته می‌گوید: «در زمان ما باید سخنان سلف که به آنها اقتدا شده تا زمان شافعی (وفات ۲۰۴) و احمد (وفات ۲۴۱ هـ) و اسحاق (وفات ۲۳۸ هـ) و ابی عبید (وفات ۲۲۴ هـ) نوشته شود...»^۱. امام آجری^۲ و دیگر متقدمین همچنین به این موضوع اشاره کرده‌اند.

- برخی نیز آن را به نسل صحابه و تابعین محدود کرده‌اند.^۳

- برخی نیز آن را به نسل صحابه محدود کرده‌اند.^۴

- برخی نظریات شاذ نیز خیرن القرون را محدود به کسانی که قبل از سال پانصد بوده‌اند، دانسته‌اند.^۵

دلیل قابل استناد در این زمینه حدیثی است که اندکی پیش ذکر شد. ولی باید معنای «قرن» را مشخص کرد، همچنین تعداد قرن‌های پس از پیامبر - صلی الله علیه و آله که به خوب بودن توصیف شده‌اند نیز باید تعیین شود.

۱- نگا: فضل علم السلف علی علم الخلف، ابن رجب (ص ۶۰) تحقیق: یحیی مختار غزاوی.

۲- الشریعة (۱/۱۷۵)

۳- مانند غزالی در إجماع العوام (ص ۵۳) تحقیق: محمد المعتصم بالله البغدادی

۴- قول تعدادی از شارحان رساله ابن ابی زید قیروانی است. نگا: وسطیة أهل السنة (ص ۹۷).

۵- مانند بیجوری در تحفة المرید شرح جوهرة التوحید (ص ۹۱) ط. اُولی ۱۴۰۳ دار الکتب.

قرن در لغت: ابن الأعرابی گفته است: «برهه‌ای از زمان است»^۱. ابن الأثیر گفته است: «قرن: اهل هر زمانی می‌باشند»^۲. در لسان العرب آمده: «گروهی از مردم که پس گروهی دیگر می‌آیند»^۳. در باره معنی اصطلاحی آن دو قول وجود دارد:

۱- گروهی که آن را مشخص کرده‌اند و در تعیین آن از ده تا صد و بیست سال اختلاف کرده‌اند. که قول مشهور صد سال است و دلیل آن حدیث عبدالله بن بسر است که گفت: «وَضَعَ النَّبِيُّ ﷺ يَدَهُ عَلَى رَأْسِي، فَقَالَ: «يَعِيشُ هَذَا الْغُلَامُ قَرْنًا»، قَالَ: فَعَاشَ مِائَةَ سَنَةٍ»^۴.

یعنی: «پیامبر - ﷺ - دستش را بر سرم نهاده و فرمود: این جوان یک قرن زندگی می‌کند. پس وی صد سال زندگی کرد».

۲- برخی نیز آن را محدود نکرده‌اند و در این زمینه اقوال مختلفی دارند از جمله:

الف - قرن مقدار متوسط عمر برای اهل هر زمان است^۵. می‌گویند که از کلمه اقتران (نزدیک شدن، همبستگی) گرفته شده است و گویی مقداری

۱- تهذیب الأسماء واللغات (۲۶۹/۳) و نگا: اللسان (۳۳۴/۱۳) ماده (قرن).

۲- النهاية (۵۱/۴).

۳- اللسان (۳۳۴/۱۳).

۴- حاکم این حدیث را در المستدرک (۵۰۰/۴) روایت کرده است، طبرانی و بزار در مجمع الزوائد (۴۰۴/۹) نیز آن را روایت کرده‌اند. هیثمی می‌گوید: «رجال یکی از سندهای بزار رجال صحیح می‌باشند به جز حسن بن ایوب حضرمی که ثقه است». حافظ ابن حجر در اتحاف المهره (۵۳۵/۶) و شوکانی در «درّ السحاب» (ص ۴۲۹) سند این روایت را خوب دانسته‌اند و شیخ البانی در سلسله صحیح به شماره (۲۶۶۰) آن را صحیح دانسته است.

۵- النهاية فی غریب الحدیث (۵۱/۴) و فتح الباری (۸/۷) و عون المعبود (۴۱۰/۱۲).

است که اهل یک زمانه از نظر عمر و گذشت سال در آن مشترک بوده و همبستگی دارند.^۱ حافظ ابن حجر می‌گوید: «این [تعریف] منصفانه‌ترین اقوال است»^۲. و قرن را اینگونه معرفی می‌کند: «مردم یک زمان که در امری از امور ارادی با هم مشارکت داشته باشند» و به نظر وی «مدت قرن بنا بر تفاوت عمر اهل هر زمانه تغییر می‌کند»^۳ و بنابراین، قرن قوم نوح با قرن امت محمد - ﷺ - متفاوت است.

ب- ازهری گفته است: «قرن، مردم زمانه‌ای هستند که در آن، پیامبر یا طبقه‌ای از اهل علم باشد و تفاوتی ندارد که سال‌های آن اندک یا بسیار باشد»^۴؛ و به همین دلیل سیوطی می‌گوید: «قول صحیح‌تر این است که قرن بر اساس مدت تعیین نمی‌شود»^۵.

ج - حربی می‌گوید: «قرن، هر امتی است که مرده‌اند و کسی از آنها زنده نمانده است»^۶.

این اقوال شبیه هم هستند و شاید بهترین آنها قول اول باشد و زیرا حدیث پیامبر - ﷺ - بر آن گواهی می‌دهد که فرمود: «أَعْمَارُ أُمَّتِي مَا بَيْنَ

۱- النهایة فی غریب الحدیث (۵۱/۴).

۲- فتح الباری (۸/۷).

۳- فتح الباری (۸/۷).

۴- التهذیب مادة (ق. ر. ن) (۲۰۵/۳).

۵- نگا: عون المعبود (۱۷۴/۱۰)، باب فی فضل أصحاب رسول الله - ﷺ -

۶- تهذیب الأسماء واللغات (۲۶۹/۳). نگا: فتح الباری (۸/۷) و المجموع المغیث

(۶۹۹/۲) و النهایة (۵۱/۴) و لسان العرب (۳۳۳/۱۳) و شرح مسلم، نووی ح ۳۵۳۵

(۸۵/۱۶) و فتح الباری، ح ۳۶۵۰ (۵/۷) و عون المعبود (۴۱۰/۱۲).

السَّيِّئِينَ إِلَى السَّبْعِينَ، وَأَقْلَهُمْ مَنْ يَجُوزُ ذَلِكَ»^۱ یعنی: «عمر امت من ما بین شصت تا هفتاد است و اندکی از آنها بیش از این عمر می‌کنند».

واقعیت نیز گواه همین امر است چنانکه آخرین شخص از اتباع تابعین در سال ۲۲۰ هجری وفات یافت همانگونه که حافظ ابن حجر می‌گوید: «اتفاق نظر دارند که آخرین شخص از اتباع تابعین که سخنش پذیرفته می‌شود، کسی است که تا حدود سال ۲۲۰ زیسته است. از این پس بدعت بسیار آشکار گشته و معتزله زبان گشوده و فلاسفه سرشان را بلند کردند و اهل علم مورد آزمایش قرار گرفتند و از آنها خواسته شد تا بگویند قرآن مخلوق است و اوضاع به شدت تغییر یافت...»^۲.

بنابراین قرن پیامبر - ﷺ - صحابه بوده‌اند. و دوم: تابعین، و سوم: پیروان آنها^۳.

گفته شده: قرن پیامبر - ﷺ - اصحاب او بوده‌اند، کسانی که پس از آنها می‌آیند: فرزندان نشان بوده‌اند و قرن سوم: فرزندان فرزندان نشان بوده‌اند. شیخ الإسلام ابن تیمیه جزئیات بیشتری را در نظر گرفته یعنی اینکه معیار در تعیین سه قرن اکثریت اهل آن قرن، یا همان وسط آن، می‌باشد و اکثریت صحابه با پایان دوران خلفای راشدین وفات یافتند. جمهور یا اکثریت تابعین در اواخر عصر صحابه کوچک وفات یافتند و جمهور تبع تابعین در اواخر دولت اموی و ابتدای دولت عباسی وفات یافتند^۴.

۱- ترمذی این حدیث را در کتاب الزهد، باب: ما جاء فی فناء أعمار هذه الأمة (۲۳۳۱) تخریج نموده و ابن ماجه نیز شبیه آن را در کتاب الزهد باب: الأمل والأجل (۴۲۳۶) روایت کرده است. البانی این حدیث را در کتابش الصحیح به شماره ۷۵۷ حسن دانسته است.

۲- فتح الباری ۸/۷

۳- شرح صحیح مسلم، نووی (۸۵/۱۶)

۴- مجموع الفتاوی (۳۵۷/۱۰).

این را می‌توان تفسیر سخن حافظ ابن حجر دانست زیرا صحابه در رؤیت پیامبر - ﷺ - اشتراک داشتند و تابعین در هم‌عصر بودن و دیدن صحابه مشترک بودند و به همین ترتیب.

بنابراین صحابه افتخار و فضیلت دیدن پیامبر - ﷺ - را به دست آوردند، همانگونه که تابعین افتخار دیدن صحابه - رضوان الله تعالی علیهم - و فراگیری از آنها نصیبشان شد و پیروان آنها نیز افتخار دیدن کسانی را یافتند که صحابه را مشاهده کرده بودند. در صحیحین از ابو سعید خدری - رضی الله عنه - از پیامبر - ﷺ - روایت شده که فرمود: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ فَيَعُزُّوْهُ فِتْنًا مِّنَ النَّاسِ، فَيَقُولُونَ: فِيكُمْ مَن صَاحَبَ رَسُولَ اللَّهِ - ﷺ - فَيَقُولُونَ: نَعَمْ فَيُفْتَحُ لَهُمْ، ثُمَّ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ فَيَعُزُّوْهُ فِتْنًا مِّنَ النَّاسِ، هَلْ فِيكُمْ مَن صَاحَبَ رَسُولَ اللَّهِ - ﷺ - فَيَقُولُونَ: نَعَمْ فَيُفْتَحُ لَهُمْ، ثُمَّ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ فَيَعُزُّوْهُ فِتْنًا مِّنَ النَّاسِ، هَلْ فِيكُمْ مَن صَاحَبَ رَسُولَ اللَّهِ - ﷺ - فَيَقُولُونَ: نَعَمْ فَيُفْتَحُ لَهُمْ»^۱ یعنی: «زمانی بر مردم فرا می‌رسد که گروهی از آنها به جهاد رفته پس می‌گویند: آیا در بین شما کسی هست که همنشین رسول الله - ﷺ - بوده؟ می‌گویند بله. پس آنها پیروز می‌شوند. سپس زمانی بر مردم می‌رسد که گروهی از آنها به جهاد رفته و گفته می‌شود: آیا در میان شما کسی هست که همنشین اصحاب رسول الله - ﷺ - بوده؟ می‌گویند بله. پس پیروز می‌شوند. سپس زمانی بر مردم می‌رسد که گروهی از آنها به جهاد می‌روند و گفته می‌شود:

۱- امام بخاری در فضائل الصحابة، باب: فضائل أصحاب النبي - ﷺ - وسلم - و من صحب النبي أو رآه من المسلمين فهو من أصحابه، ح ۲۶۴۹ (۵/۷) و امام مسلم در فضائل الصحابة، باب: فضائل الصحابة ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم، ح ۲۵۳۲ (۴/۱۹۶۲).

آیا در میان شما کسی هست که همنشینِ همنشینانِ اصحاب رسول الله - ﷺ - بوده؟ می‌گویند: بله، پس پیروز می‌شوند».

در این حدیث به معنای قرن اشاره شده است.

اما دربارهٔ تعداد قرن‌های بافضیلت، عمران گفته است: «نمی‌دانم پس از قرن خویش، دون قرن ذکر نمود یا سه قرن»^۱. اما حافظ ابن حجر می‌گوید: «ولی در بیشتر طرق این حدیث، [تعداد قرن‌ها] بی‌آنکه راوی شک کند ذکر شده است، امام احمد از نعمان بن بشیر و امام مسلم از مالک از عائشه روایت کرده‌اند»^۲. در صحیح بخاری و مسلم نیز این حدیث از ابن مسعود بدون ابراز شک در تعداد قرن‌ها روایت شده است^۳.

بنابراین قرن‌های بافضیلت دو قرن بعد از پیامبر - ﷺ - یا سه قرن همراه با قرن او - علیه الصلاة والسلام - می‌باشند.

بدین ترتیب، اکثریت اهل قرون مفضله از صحابه و تابعین و تابع تابعین، سلف می‌باشند، کسانی که پیامبر - ﷺ - بر نیک بودن آنها گواهی داده است و منظور از سلف در این مبحث همین است.

استعمال لفظ سلف و نسبت دادن آن به صحابه، نزد تابعین امری شناخته شده می‌باشد. امام بخاری در کتاب «الجهاد والسير» از صحیح، باب الركوب علی الدابة الصعبة والفحولة من الخيل، روایت می‌کند «وَقَالَ رَاشِدُ بْنُ سَعْدٍ كَانَ السَّلْفُ يَسْتَجِبُونَ الْفُحُولَةَ لِأَنَّهَا أَجْرَى وَأَجْسَرُ»^۴ یعنی: «راشد بن سعد گفته

۱- تخریج آن گذشت

۲- فتح الباری (۹/۷-۱۰)

۳- کتاب فضائل أصحاب النبی - ﷺ - و مسلم - (۳۶۵۱) و مسلم در کتاب: فضائل الصحابة، باب: فضل الصحابة، ثم الذین یلونهم (۲۵۳۳).

۴- امام بخاری آن را به صورت معلق در کتاب الجهاد والسير، در باب: الركوب علی الدابة

است: سلف اسب نر را ترجیح می‌دادند زیرا سریع‌تر و شجاع‌تر است». راشد بن سعد از تابعین^۱ بوده، بنابراین سلف او صحابه است.

همچنین امام مسلم در مقدمه صحیح از محمد بن عبدالله بن قهزاد روایت کرده که گفت: از علی بن شقیق شنیدم که می‌گفت: از عبدالله بن مبارک شنیدم که در حضور مردم می‌گفت: «دعو حدیث عمرو بن ثابت فانه کان یسب السلف»^۲ یعنی: «حدیث عمرو بن ثابت را رها کنید زیرا او سلف را دشنام می‌داد».

عمرو بن ثابت از طبقه میانی تابعین بوده و به رافضه‌گری مشهور است.^۳ امام بخاری نیز بر همین روش بوده و در صحیح چنین می‌آورد: (کتاب: الأَطعمة، باب: ما کان السلف یدخرون فی بیوتهم وأسفارهم من الطعام واللحم وغیره). (باب غذا و گوشت و چیزهای دیگری که سلف در خانه‌ها و سفرهایشان ذخیره می‌کردند) و سخن عائشه و اسماء - رضی الله عنهما - را ذکر نموده که برای پیامبر - صلی الله علیه و آله - سفره غذا آماده نموده‌اند، و حدیث مشهور ذخیره کردن گوشت‌های قربانی را آورده است.^۴

به شماره (۵۰) تخریح کرده است.

۱- تقریب التهذیب (ص ۲۰۴، ط. عوامه) حافظ ابن حجر او را از طبقه سوم دانسته که طبقه میانی تابعین است. وی - رحمته الله علیه - در سال ۱۰۸ هجری و گفته شده ۱۱۳ وفات یافت.

۲- مقدمه صحیح مسلم (۱/۱۶).

۳- نگا: میزان الاعتدال ذهبی (۳/۲۴۹).

۴- صحیح بخاری (۵۴۲۳). نگا: ضوابط فهم السنة النبویة (ص ۱۵) د. عبدالله بن وکیل الشیخ، مربوط به کنفرانس فهم سنت نبوی که در تاریخ ۱۴۳۰/۶/۴ هجری در ریاض برپا شده است.

دوم: به کار بردن سلف برای روشی مشخص، که به زمان معینی مربوط نمی‌شود «مفهوم منهجی»:

گذشت زمان برای تعیین سلفی که باید به آنها اقتدا نمود، کافی نیست؛ چرا که در این قرن‌های بافضیلت، گذشتگان و سلفی زندگی کرده‌اند که اهل بدعت و هوی و هوس بوده‌اند امثال «ذی الخویصره» در دوران پیامبر - ﷺ - و «صبیغ بن عسل» در دوران خلافت عمر بن خطاب - ﷺ - و ظهور خوارج در دوران علی - ﷺ - و همچنین آغاز تشیع و رافضه‌گری به دستان عبدالله بن سبأ در خلافت وی - ﷺ -، و ظهور قَدَریه در اواخر دوران صحابه به دست «معبد جهنی» (ت ۸۰ هـ).

از اولین رهبران مرجئه یعنی «غیلان دمشقی» (ت ۱۰۵ هـ) و بنیانگذار جهمیه، «جعد بن درهم» (ت ۱۲۴ هـ) و استاد «جهم بن صفوان» (ت ۱۲۸ هـ) و مؤسس معتزله، «واصل بن عطاء» (ت ۱۳۱ هـ) که همگی در قرون مفضل می‌زیسته‌اند.

ولی اغلب اینها حالت‌هایی فردی و نادر بوده و نماینده مردم آن برهه زمانی مبارک نمی‌باشد و همینکه یکی از آنها ظهور می‌کرده، امت اعم از حاکمان و علما و افراد آن به مقابله با آنها برخاسته و آنان را از بین برده یا می‌ترساندند و شبهه‌هایشان را باطل نموده و شرشان را از مسلمانان کم می‌کردند.

به همین دلیل خوب است که این اصطلاح را، یا با کلمهٔ جمهور (اکثریت) مقید نمود تا افراد شاذ و نادر از آن خارج شده، یا به وصف سلف صالح، مقید نمود تا افراد ناشایست و اهل هوی و هوس را از این دایره بیرون برد. یا اینکه قید منهجی گذاشت یعنی پابندی و پیروی از قرآن و سنت در آشکارا و نهان و در گفتار و کردار. به همین دلیل است که امام سفارینی - رحمه الله - می‌گوید:

«منظور از مذهب سلف آن چیزی است که صحابه گرامی و بزرگان تابعین و پیشوایان دین بر آن بوده‌اند، پیشوایانی که پیشوایی آنها ثابت شده و جایگاه بزرگشان در دین شناخته گشته و مردم سخنانشان را نسل به نسل پذیرفته‌اند، به غیر از کسانی که به بدعتی یا به لقبی ناخوشایند مانند خوارج، روافض، قدریه، مرجئه، جبریه، جهمیّه، معتزله، کرامیه و مانند آن مشهور شده‌اند»^۱.

پس هر شخصی که به چیزی از این بدعت‌ها و هوس‌ها ملبس گشته از جمله سلفی که باید به آنها اقتدا کرد به شمار نمی‌آید هر چند در این قرن‌های بافضیلت زندگی کرده باشد.

سخن امام اوزاعی - رحمته - نیز گواه بر همین مدعاست. وی می‌گوید: «قتاده از بصره برایم نوشت: اگر چه سرزمین میان ما و تو جدایی انداخته است اما انس و الفتی که اسلام میان اهل خویش ایجاد می‌کند ما را گرد هم آورده است»^۲.
با این وجود لفظ «سلف» به صورت مطلق به معنای قدیم نیست چنانکه به آن خواهیم پرداخت ان شاء الله.

بر این اساس است که برخی مفهوم سلف را به این منهدج و روش مربوط می‌دانند حتی اگر در عصرهای متأخر باشد و هر کس به این روش پایبند باشد سلفی است حتی اگر در عصرهای متأخر باشد. بر همین اساس دعوت شیخ الإسلام ابن تیمیه و شاگردانش و دعوت امام محمد بن عبدالوهاب و پیروانش را دعوت سلفی نامیده‌اند و همچنین هر کس از گذشتگان و متأخرین که از این روش پیروی کرده و روش پیشگامان و سلف را زنده کرده و به پایبندی به فهم و عمل و باور آنها دعوت کند سلفی نامیده می‌شود.

۱- لوامع الأنوار (۲۰/۱).

۲- سیر أعلام النبلاء (۱۲۱/۷)

آنچه در برخی از روایات حدیث متفرق شدن امت و بیان روش فرقه ناجیه آمده «ما أنا علیه وأصحابی»^۱ (آنچیزی که من و یارانم بر آن هستیم) این تعریف را تأکید می‌کند. بنابراین پیامبر - ﷺ - گروه نجات یافته را به مدت زمان مشخصی محدود نفرموده بلکه بر اساس منهج و روشی مشخص که چارچوب آن واضح است: یعنی همان راهی که پیامبر - ﷺ - و یارانش - رضوان الله علیهم - بر آن هستند تعیین نموده است که شامل اعتقادات، عبادات، معاملات، اخلاق و رفتار و .. می‌شود.

بر اساس این معنی منتسب شدن به سلفیت با مفهوم منهجی آن جایز است و کسی که در گفتار و کردار، آشکارا و نهان این روش را در پیش گیرد سلفی است حتی اگر از متأخرین باشد.^۲ شیخ الإسلام ابن تیمیه می‌گوید: «کسی که مذهب سلف را آشکار نموده و خود را بدان نسبت دهد ایرادی بر او نیست بلکه باید این را از وی پذیرفت زیرا مذهب سلف همیشه حق است»^۳. گاهی نیز برای معرفی شخص وی را بدان توصیف می‌کنند چنانکه ذهبی درباره دارقطنی گفته است: «این مرد هرگز در علم کلام و جدال وارد نشده و در آن فرو نرفت، بلکه سلفی بود»^۴.

۱- ترمذی این حدیث را در کتاب: الإیمان، باب ما جاء فی افتراق هذه الأمة (۲۶۴۱) از عبدالله بن عمرو روایت کرده می‌گوید: این حدیث حسن غریب است و تفسیر شده است و چنین حدیثی را جز این وجه سراغ نداریم. البانی در صحیح ترمذی (۲۱۲۹) این حدیث را حسن دانسته است

۲- در موضوع منتسب شدن به سلف نگا: الأنساب للسمعانی (۲۷۳/۳)، یا مختصر آن، اللباب، ابن الأثیر (۱۲۶/۲).

۳- مجموع الفتاوی (۱۴۹/۴).

۴- السیر (۴۵۷/۱۳).

اصطلاح سلف با این معیار با اصطلاح اهل سنت و جماعت مترادف است. اهل سنت و جماعت یعنی: «کسانی که بر پایبندی به قرآن و سنت گرد هم آمده‌اند از جمله صحابه و تابعین و پیشوایان هدایت و کسانی که تا قیامت در گفتار و کردار و باور راه آنان را می‌پیمایند»^۱

حقیقت منتسب شدن به سلف صالح از دو جهت است:

- ۱- از جهت پایبندی به روش آنها در پذیرش و استدلال.
- ۲- از جهت بیان گفتار آنها در مسائل اعتقادی که آنها را از اهل هوی و هوس و بدعت متمایز نموده است و اعلام بیزاری از گفته‌های بدعت‌گونه آنها. به همین دلیل است که امام ابن مبارک - در چیزی که شاگردش بر بهاری از وی نقل می‌کند - گفته است: «اصل و اساس هفتاد و دو هوی، چهار هوی می‌باشد، و از این چهار هوی هفتاد و دو هوی شاخه گرفته است: قدریه، مرجعه، شیعه و خوارج. کسی که ابوبکر و عمر و عثمان و علی را بر دیگر یاران رسول الله - ﷺ مقدم داشته و دربارهٔ بقیهٔ آنها جز نیکی نگوید و برایشان دعا کند به صورت کامل از شیعه خارج شده است، و کسی که بگوید: ایمان، گفتار و کردار است، زیاد و کم می‌شود به صورت کامل از ارجاء خارج شده است و کسی که بگوید: نماز پشت سر هر نیکوکار و تبه‌کار جایز است و جهاد با هر خلیفه‌ای روا است و به قیام علیه سلطان با شمشیر اعتقاد نداشته باشد برای آنها دعای اصلاح کند به صورت کلی از گفتار خوارج خارج شده است و کسی که بگوید: قضا و قدر، خیر و شر آن همه از جانب الله ﷻ است، هر که را بخواهد هدایت نموده و هر که را بخواهد گمراه می‌کند به صورت کامل از گفتار قدریه خارج شده و صاحب سنت است»^۲.

۱- جزئیاتی در مورد این رابطه وجود دارد که در پژوهش «مفهوم اهل السنة والجماعة» که خداوند نوشتن آن را آسان نماید.

۲- شرح السنة، بر بهاری (ص ۵۷).

وی - رحمته - با این گفته‌اش برخی از خصوصیات این فرقه‌ها را ذکر نموده است اگر چه آنها بدعت‌هایی بزرگ‌تر نیز دارند.

به همین دلیل است که بزرگان و علمای پیشگام سلف هنگام ذکر عقاید خویش هر آنچه در مقابل گفتار و کردارِ باطلِ اهل بدعت قرار می‌گیرد را ذکر کرده‌اند. گفتار و کرداری که گروهی از اهل بدعت به آن شهرت یافته و با آن متمایز می‌شوند، هر چند به مسائل عملی مربوط باشد، مانند مسح بر موزه‌ها و رجم و نماز پشت سر امام نیکوکار و تبهکار و مانند آن^۱.

لفظ «سلف» در اینجا مطلقاً به معنای قدیم نیست همانگونه که لفظ مقابل آن یعنی «خلف» همیشه به معنای متأخر نیست. بلکه معنای دیگر لفظ «خَلْف» بدکار است اگر با فتحه لام باشد اما اگر لام ساکن باشد (خَلْف) فقط برای بدکار به کاربرد دارد نه چیز دیگری؛ همانگونه که الله - متعال - می‌فرماید: ﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ﴾ [مریم: ۵۹]. «آنگاه پس از آنان جانشینانی ناشایسته آمدند که نماز [و عبادات] را تباه ساختند».

بنابراین لفظ «سلف» در اینجا به معنای سلف صالح است؛ به دلیل اینکه این لفظ هرگاه به صورت بی‌قید ذکر شود یعنی هر رهروی که به صحابه - رضی الله عنهم - اقتدا کند حتی اگر در عصر ما باشد^۲.

سلفیت یعنی منتسب شدن به روش و منهج سلف صالح از نظر ایمانی و اعتقادی و فقهی و شناختی، در زمینه عبادت و سلوک، در تربیت و تزکیه. پس آن: «اصطلاحی جامع است که برای نشان دادن منهج سلف صالح در پذیرش و فهم و عمل به اسلام به کار برده می‌شود، برای نشان دادن کسانی

۱- نگا: اعتقاد الإمام أحمد فی شرح الأصول (۱۶۰/۱-۱۶۴) و اعتقاد علی بن المدینی

(۱۶۵/۱-۱۶۹) و اعتقاد أبی زرعة وأبى حاتم و جماعة السلف (۱۷۶/۱-۱۷۷).

۲- حکم الإنتماء، تألیف ابو زید (ص ۳۶).

که در گذشته و حال به این روش پایبند بوده‌اند»^۱.

مطلب سوم: مراد از فهم سلف

پس از اینکه معنای «فهم» برایمان آشکار گشت و دانستیم که شامل فحوایی است که الفاظ وارد شده بیان می‌کنند، و شامل استنباط احکام و انواع رهنمون‌ها می‌باشد، و از طرفی دیگر شامل برداشت‌ها و مفهوم‌های استنباط شده از اشاره‌هایی است که در نص وجود دارد، و پس از اینکه معنای «سلف» را دانستیم و اینکه منظور ما در اینجا معنای اول، یعنی معنای تاریخی آن می‌باشد که شامل اهل سه قرن برتر یعنی اصحاب پیامبر ﷺ و تابعین و پیروان نیک آنها، می‌شود، فقط تعیین معنای «فهم سلف» باقی می‌ماند.

معنای آن با توجه به چیزی که من به آن رسیدم - و علم آن نزد الله است - آن علم و فهم و استنباطی است که صحابه و تابعین و پیروان آنها در مورد مراد الله و رسولش ﷺ - در آنچه به مسائل علمی و عملی دین مربوط می‌شود، از مجموع نصوص شرعی یا برخی از آنها به آن دست یافته‌اند و به صورت قول یا فعل یا اقرار (تأیید) از آنها نقل شده است به شرط اینکه مخالف با نص یا قولی مانند آن نباشد.

به شرطی که بر این مسائل اجماع کرده باشند یا جمهور و اکثریت آنها چنین گفته باشند یا اینکه گفته‌ی یکی از آنها با وجود انتشار و آشکار شدن با مخالفتی مواجه نشده باشد.

اما اجتهاد فردی برخی از صحابه یا دیگران، در بیان برخی از احکام جزئی یا تفسیر فردی از برخی از آیات قرآنی که در آن اختلاف بوده و اقوال آنها متعدد گشته یا اینکه چنین سخنی از آنها مشهور نیست یا به اشتباه

۱- الموقف المعاصر من المنهج السلفی فی البلاد العربیة. د. مفرح القوسی (ص ۲۸).

رفته‌اند، همه اینها از تعریف ما خارج می‌شوند و نوعی فهم یا قولی از سلف می‌باشند نه «فهم سلف» و این دو با هم متفاوت هستند.

معنای «فهم سلف» فهمیدن هدف و مراد الله و رسولش - ﷺ - بر اساس نصوص (قرآن و سنت) می‌باشد «و تکیه‌گاه آنها در فهمیدن کلام پروردگار - متعال - فعل یا رهنمودی است که از رسول الله - ﷺ - مشاهده می‌کنند که بیانگر و مفسر قرآن است»^۱.

پس تمام امر و نهی‌های پیامبر - ﷺ - را اجرا کرده و خبرهایش را تصدیق نموده و هرچه را که فهم آن برایشان دشوار بود از وی می‌پرسیدند که نتیجه آنها چنین می‌شود:

۱- راستگو دانستن رسول الله - ﷺ - و ایمان و باور کامل به سخنانش زمانی که نص از اموری علمی و خبری باشد.

۲- عمل به آن و اجرا و پیاده‌سازی‌اش در حد توان، اگر از امور عملی طلبی باشد چه در انجام دادن یا ترک نمودن آن.

۳- رها کردن آن و عدم تقرب به الله - متعال - بوسیله آن، هنگامی که شارع (قانونگذار دین) با وجود فراهم بودن شرایط، درباره آن سکوت نموده است.

و این یعنی: هر مسلمانی که دوستدار دین است باید به فهم خویش از نصوص شرعی در مورد اعتقاد یا عمل نگریسته و آن را با فهم سلف صالح در مورد این نص مقایسه کند که آیا آنها نیز چنین اعتقادی داشته‌اند و به آن عمل کرده‌اند یا نه؟ پس اگر موافق با آنها بود الله را سپاسگزار باشد و اگر مخالف بود از الله آمرزش بخواهد و به نفس خویش بازگشته و علم و فهم خود را متهم کند. این همان رهنمود نصوص قرآنی و احادیث نبوی و

گفته‌های سلفی در تشویق به پیروی از سلف - رحمهم الله - می‌باشد که این شاء الله ذکر خواهد شد.

حافظ ابن رجب - رحمته - سخنی دارد که پیامی بسیار مهم به هر جوینده علمی است که در پی نجات نفس خویش می‌باشد: « آنچه باید هر مسلمانی به آن توجه کرده و اهمیت نشان دهد این است که در جستجوی آنچه از سوی الله و رسولش آمده، باشد سپس در فهم و رسیدن به معانی آن بکوشد سپس اگر از امور علمی بود، باید آن را تصدیق کند و اگر از امور عملی بود، تمام تلاش خویش را برای انجام فرمان‌های آن و اجتناب از منهیاتش انجام دهد، و همت و توانش را کاملاً صرف این کار کند نه چیز دیگری. یاران رسول الله صلی الله علیه و آله و پیروان نیک آنها در طلب علم سودمندی که در قرآن و سنت وجود دارد اینگونه بوده‌اند»^۱.

پیش از وی نیز شیخ الإسلام ابن تیمیه - رحمته - هنگامی که درباره اعتقاد مسلمان نسبت به قرآن، پرسیده شد چنین گفت: «اعتقادی که انسان باید در این باره و غیر از آن، داشته باشد باور به رهنمودهایی است که کتاب الله و سنت رسولش صلی الله علیه و آله به ما نشان داده‌اند و مؤمنان سلف بر آن اتفاق داشته‌اند، سلفی که الله آنها و پیروانشان را ستوده و کسانی که راهی غیر از راه آنان را پیموده نکوهش کرده است»^۲.

بنابراین توجه به فهم سلف صالح مرحله دومی است که جوینده علم پس از توجه به دلیل‌های شرعی قرآن و سنت باید به آن توجه کند تا فهمش نسبت به این نصوص درست شده و از کجی و افراط و تفریط در امان بماند.

۱- جامع العلوم والحکم (ص ۷۹)

۲- مجموع الفتاوی (۲۳۵/۱۲).

قطعاً یکی از بزرگ‌ترین اسباب بدعت‌گزاری در دین، انحراف در فهم نصوص است، و خوارج هنگامی منحرف شدند که نصوص وعید را بد فهمیدند. معیار در فهم امور: فهم صحابه - رضوان الله علیهم - سپس پیروان آنها که از اهل قرون مفضل‌ه بوده‌اند می‌باشد، و به همین دلیل است که ابن عباس - رضی الله عنه - هنگام مناظره با خوارج به آنها چنین گفت: «در میان شما هیچیک از اصحاب رسول الله - صلی الله علیه و آله - وجود ندارد...»^۱.

منظورش این بود که صحابه در میانشان نیست تا فهم صحیح از این نصوص را به آنها بیاموزد و فهم کج آن را تصحیح کند. شبهه‌هایی که مردم را از حق منحرف می‌سازد به سبب فهم نادرست دلیل شرعی است و شخص آن را بر خلاف مراد الله - متعال - و مراد رسولش - صلی الله علیه و آله - می‌فهمد.

و کم من منکر قولاً صحیحاً و آفته من الفهم السقیم^۲
چه بسیار افرادی که سخنی درست را انکار می‌کنند و فهم نادرست آفت آنها است.

واضح است که هر عقیده و عمل تبعیدی بر پایه فهمی است که شخص عبادتگر از دلیل شرعی آن را به دست می‌آورد، حال این فهم درست باشد یا اشتباه، و شخص فکر می‌کند منظور الله - متعال - یا پیامبرش - صلی الله علیه و آله - از این نصوص چنین بوده است.

یعنی هر عقیده‌ای که سلف صالح از صحابه و اهل قرن‌های بافضیلت پس از آنها، به آن باور داشته‌اند در مورد الله - متعال - و فرشتگانش و کتاب‌هایش و

۱- این روایت را عبدالرزاق در مصنف ح ۱۸۶۷۸ و نسائی در الکبری ح: ۸۵۷۵ (۱۶۶/۵) روایت کرده‌اند و حاکم در المستدرک ح: ۲۶۵۶ (۱۶۴/۲) آن را صحیح دانسته و ذهبی با او هم نظر شده است و بیهقی در السنن الکبری (۱۷۹/۸) این حدیث را روایت کرده است.

۲- این متعلق به متنبنی است. نگا: دیوان متنبنی به شرح الواحدی (۱۷۱/۱).

فرستادگانش و روز قیامت و اصول دین، بر پایه فهمی است که آنها از نصوص قرآن و سنت فهمیده‌اند و آن را مراد الله - متعال - و رسولش - ﷺ - دانسته‌اند. و هر عقیده‌ای که با عقیده آنها مخالف باشد در واقع با فهم آنها از این نصوص مخالف بوده و آنها این عقیده را مراد الله و رسولش - ﷺ - نمی‌دانسته‌اند.

و هر عبادتی که سلف صالح برای نزدیک شدن به الله انجام داده‌اند بر اساس فهم آنها نسبت به دلیل‌های شرعی بوده است و آنها آن را مراد الله - متعال - و رسولش - ﷺ - دانسته‌اند.

و هر عمل تعبدی که مخالف با عمل سلف صالح باشد، با آنچه آنها از دلیل‌های شرعی فهمیده‌اند مخالف است و آنها این عمل را مراد الله و رسولش - ﷺ - نمی‌دانسته‌اند.

هر عقیده و عمل تعبدی که سلف صالح با وجود فراهم بودن شرایط، آن را ترک نموده‌اند معنایش این است که از نظر آنها، نصوص شرع به آن رهنمون نساخته است، بنابراین مراد الله و رسولش - ﷺ - نبوده، و او - ﷺ - بدان فرمان نداده است، بنابراین هیچ ربطی به دین ندارد بلکه بدعت و گمراهی است.

به عنوان مثال، فهم سلف صالح در مورد نصوص قرآن و سنت که بیانگر بزرگداشت و احترام به الله ﷻ، یکتا دانستن او، قرار ندادن هیچ‌یک از انواع عبادت‌های قلبی و عملی و قولی برای غیر او، واسطه قرار ندادن بین الله و مخلوقاتش در بر آورده ساختن نیازها، پذیرفته شدن دعاها و برطرف شدن مصیبت‌ها، را می‌توان ذکر کرد. مانند این سخن عمر - رضی الله عنه - : «اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا فَتَسْقِينَا، وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا»^۱. یعنی:

۱- امام بخاری در صحیح، ح (۱۰۱۰) و امام مسلم (۸۹۷)

«پروردگارا! ما قبلاً به وسیله پیامبرت - ﷺ - طلب باران می‌کردیم و شما باران نازل می‌فرمودید، اکنون بوسیله عمومی پیامبرمان (یعنی عباس - ﷺ) از شما طلب باران می‌کنیم».

این دعا در حضور صحابه انجام گرفت و نقل نشده کسی اعتراض کرده باشد.

مثال دیگر در مورد یکتا دانستن الله به وسیله نام‌های نیک و صفات والای او و توسل به آنها، و عدم رد هیچ‌یک از صفاتی که الله با آن خودش را وصف نموده یا اینکه پیامبرش - ﷺ - الله را با آن وصف نموده است، می‌باشد. اینکه متأخرین گمان می‌کنند بیان ظاهر این نصوص، تشبیه و عدم منزّه دانستن الله از مثل و مانند را در بر دارد، مخالف با فهم سلف صالح است، مخالف با فهمی که آنها نسبت به مراد الله و رسولش - ﷺ - از این نصوص داشته‌اند، بنابراین به فهمی که مخالف با فهم آنها باشد توجهی نمی‌شود، زیرا هر فهمی در زمینه عقیده که سلف آن را نمی‌شناخته، نوآوری و باطل است.

بنا بر آنچه گذشت، پیروی از سلف صالح در زمینه فهم آنها از مسائل عقیده و دلیل‌های آن، شعار و اصلی از اصول اهل سنت و جماعت شده است، و به همین دلیل امام احمد در رساله‌اش که در زمینه سنت (عقیده) است می‌گوید: «اصول سنت نزد ما پایبندی به آنچه اصحاب رسول الله - ﷺ - بر آن بوده‌اند و اقتدا به آنها و ترک بدعت‌ها است...»^۱

از سویی دیگر شعار اهل بدعت ترک پیروی از سلف می‌باشد.^۲

از مثال‌های آن، سخن ابن تیمیه - رحمه الله - درباره مناظره‌هایی است که بر سر عقیده واسطیه انجام داد: «من به کسی که در بخشی از آن - یعنی

۱- شرح أصول اعتقاد اهل السنة والجماعة (۱/۱۵۶). طبقات الحنابلة (۱/۲۴۱).

۲- مجموع الفتاوی (۴/۱۵۵)

عقیده واسطیه که نماینده عقیده سلف است - بتواند از من ایراد بگیرد سه سال مهلت دادم که اگر یک حرف از سه قرن (قرون مفضله) بیاورد که مخالف با آنچه باشد که ذکر کرده‌ام، از آن برخوام گشت و بر من لازم است که همه آنچه گروه‌ها از سه قرن نقل کرده‌اند و با آنچه ذکر کرده‌ام موافق است، را بیاورم»^۱.

فهم سلف - رحمهم الله - شامل سه چیز می‌شود:

۱- فهم آنها از اصول کلی در مورد اصول یا فروع دین که پیش از این بیان شد.

۲- فهم آنها از نص شرعی.

این فهم از طریق گفتن صریح آن با بیان معنی یا تفسیر، یا عمل به آن اگر از مسائل عملی باشد یا دلیل آوردن از آن، در رد آنچه مخالف با مفهوم این نص می‌باشد، آشکار می‌شود.

حکم این امر با توجه به اینکه از صحابه باشد یا پایین‌تر از وی، بر آن اجماع باشد یا نه، متفاوت است. اگر بر آن حکم، اجماع باشد پس بدون تردید، حجت بوده و الزام‌آور است و گفتاری که از یکی از آنها نقل شده باشد و امری مشهور بوده و با این وجود، هیچیک از آنها با آن مخالفت نکرده نیز به اجماع ملحق می‌شود^۲. و فرقی نمی‌کند که در اصول دین باشد یا در فروع آن^۳.

ابن تیمیه می‌گوید: «اما سخنان صحابه، اگر انتشار یافته و کسی در زمان آنها آن را انکار نکرده است، نزد جمهور علماء حجت است، و اگر دچار اختلاف شده‌اند، اختلاف آنها به الله و پیامبرش ارجاع داده می‌شود و سخن

۱- مجموعة الرسائل الكبرى (۴۱۷/۱)

۲- نگا: إعلام الموقعين (۱۲۷/۴).

۳- نگا: همان مصدر (۱۲۶/۴).

برخی از آنها با وجود مخالفت برخی دیگر، به اتفاق علما حجت نیست، و اگر برخی از آنها سخنی بگویند و دیگران خلاف آن را نگویند و انتشار نیابد در این مورد اختلاف وجود دارد و جمهور علماء به آن استناد می‌کنند»^۱.

سخن آنها در زمینه تفسیر و فهمشان نسبت به آیات نیز چنین است که: «بدون تردید سخنان آنها در تفسیر درست‌تر از سخنان کسانی است که بعد از آنها آمده‌اند و نظر برخی از اهل علم چنین است که تفسیر آنها - یعنی صحابه - در حکم مرفوع (حدیث پیامبر) است. ابوعبدالله حاکم می‌گوید: «و تفسیر صحابی نزد ما در حکم مرفوع است»^۲. منظور وی این است که حکم استدلال به آن و حجت قرار دادنش مانند مرفوع است و منظور این نیست، که اگر صحابه درباره یک آیه چیزی گفت می‌توانیم بگوییم که این سخن، گفتار رسول الله - ﷺ است...»^۳.

این موضوع نیاز به شرح و تفصیل دارد که در اینجا جای بیان آن نیست و از سویی دیگر باید میان قول صحابی و قول تابعی در استدلال و حجت بودن تفاوت قائل شد^۴.

۳- اجتهاد در فهم موضوعی از موضوعات که نص شرعی به صراحت آن را بیان نکرده است و در سایه دیگر نصوص و مقاصد کلی شریعت فهمیده می‌شوند. بدون شک اجتهاد یکی از آنها درباره آن موضوع، از اجتهاد ما

۱- مجموع الفتاوی (۱۴/۲۰).

۲- معرفة علوم الحدیث تألیف حاکم (ص ۲۰)، حافظ ابن حجر نیز این سخن را از وی در کتاب النکت نقل کرده است (۵۳۱/۲) و در مورد آن سخن گفته است. سخاوی نیز در فتح المغیث (۱۴۳/۱) آن را آورده و در مورد قول ابن حجر سخن گفته است. همچنین نکا: المستدرک (۲۸۵/۲) ط. دار الفکر. و حاشیه سنن أبی داود (۴۱۳/۲)

۳- إعلام الوقیعین (۱۵۳/۴).

۴- مصدر قبلی (۱۵۵/۴).

اولی‌تر است اگر مخالفتی از میان خودشان نباشد، چنانکه امام شافعی می‌گوید: «آنها در هر گونه عقل و علم و فضیلت و سببی که با آن علم به دست آورده می‌شود، یا درستی آن فهمیده می‌شود از ما برترند و نظر آنها برای ما بهتر از نظر ما برای خودمان است»^۱.

ابن قیم می‌گوید: «هنگامی که سخنی از اصحاب رسول الله - ﷺ - و - ﷺ - یافت شود، همان کسانی که سروران امت و اسوه پیشوایان و داناترین افراد به کتاب پروردگارشان و سنت پیامبرشان - ﷺ - هستند و نزول قرآن را مشاهده کرده و تفسیر آن را می‌دانستند، و سطح دانش افراد پس از آنها در برابرشان مانند سطح فضیلت و دینداریشان نسبت به آنها می‌باشد، گمان اینکه درستی در جهت آنها و حق در کنار آنهاست یکی از قوی‌ترین گمان‌ها است و از گمانی که در بسیاری از قیاس‌ها استفاده می‌شود قوی‌تر است، و این چیزی است که هیچ خردمند منصفی درباره آن شک نمی‌کند. و نظری که موافق با نظر آنها باشد همان رأی درست است. اگر در مورد رخدادهای جدید، باید گمان غالب را در نظر گرفت .. بدون شک گمانی که از قول یک صحابه برای ما ایجاد شده و آن قول مخالفی ندارد، راجح‌تر است..»^۲. به همین خاطر یکی از اصول امام احمد در اختلاف صحابه، انتخاب قولی می‌باشد که به قرآن و سنت نزدیک‌تر است و از قول آنها خارج نمی‌شود و اگر نتوانست یکی از اقوال را ترجیح دهد اختلاف آنها را ذکر نموده و قولی را به صورت قاطع بیان نمی‌کند»^۳.

۱- مناقب الشافعی، تألیف رازی (ص ۴۹)، نگا: إعلام الموقعین (۸۰/۱) آن را به شافعی در رساله بغدادی قدیم نسبت داده است.

۲- إعلام الموقعین (۱۴۷/۴). نگا: همان مصدر (۸۱/۱)

۳- إعلام الموقعین (۳۱/۱).

با این وجود ما ادعای معصوم بودن تک تک سلف صالح را نداریم اما در مورد فهم گروهی آنها چنین نظری داریم، زیرا رسول الله - ﷺ - فرموده: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَجْمَعُ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالَةٍ»^۱ یعنی: «همانا الله امت من را بر گمراهی جمع نمی‌کند».

ممکن است برخی از افراد، اشتباه کنند و آنها در این زمینه معذور و صاحب اجر می‌باشند، ولی ما از آنها تقلید نکرده و عیب‌جویی هم نمی‌کنیم. «شناخت فضیلت، ارزش، حقوق و جایگاه پیشوایان اسلام و علم و دلسوزی و اخلاص آنها در برابر الله و رسولش، پذیرفتن هر چه می‌گویند را بر ما واجب نمی‌کند، و از طرف دیگر مسائل و احادیثی که در فتواهایشان بر آنها پنهان مانده و بر اساس داشته‌های علمی خویش اقوالی گفته‌اند که حق بر خلاف آن است، سبب نمی‌شود تمامی گفته‌های آنها را به کناری بیاندازیم، بنابراین نه آنها را گناهکار می‌دانیم و نه معصوم، و در مورد آنها راهی که رافضه در مورد علی یا شیخین در پیش گرفته‌اند را در پیش نمی‌گیریم، بلکه همان راهی که علی و شیخین - ﷺ - در مورد اصحاب پیش از خود در پیش گرفتند را در پیش می‌گیریم نه آنها را گناهکار فرض می‌کنیم و نه معصوم می‌دانیم...»^۲.

معلوم است که عمل به فهم صحابه سزاوارتر از عمل به فهم تابعین است، و عمل به فهم تابعین شایسته‌تر از عمل به فهم تابع تابعین است و به

۱- ترمذی این حدیث را در کتاب الفتن، باب ما جاء فی لزوم الجماعة ح: ۲۱۶۷ (۴۶۶/۵) روایت کرده است و دارمی آن را در مقدمه باب (۸) و امام احمد در مسند (۱۴۵/۵) روایت کرده‌اند و البانی آن را در صحیح الجامع ح: ۱۸۴۸ صحیح دانسته است.

۲- إعلام الموقعین (۲۸۳/۳)

همین صورت .. «و هر چه زمانه به پیامبر - ﷺ - نزدیک‌تر باشد اقوال درست غالب‌تر است، و این حکم بر اساس کل است نه تک تک مسائل»^۱.

فهم سلف و استدلال به آن، دو بخش از علم را در بر می‌گیرد:

اول: آن مسائل علمی که سلف فهم خود را از طریق گفتار یا کردار یا اقرار بیان کرده‌اند چه از مسائلی باشد که بر آن اجماع داشته‌اند یا اینکه در مورد آن اختلاف نظر کرده‌اند. و احکام آن بر اساس حالت‌های مختلف، متفاوت است چنانکه بیان شد.

دوم: اقتدا به سلف در مسیر پیمودن و به دست آوردن علم، تفکر، روش‌های استدلال، تنظیم دلیل‌ها و روش اندیشه در مسائل اختلافی. سلف در مورد دلیل‌هایی که متخصصان اصول فقه در تألیفاتشان به تحریر در آورده‌اند و برگرفته از عمل سلف در این زمینه است، اتفاق نظر داشته‌اند^۲.

توجه به این بخش از علم کم اهمیت‌تر از نوع اول نیست، زیرا خداوند اراده نمود که همین سلف صالح پیام اسلام را به همه ملت‌های زمین برسانند و در مدت زمان اندکی دایره اسلام به اندازه‌ای گسترده شد که چیزی نمانده بود تمام زمین را در بر بگیرد و آن هنگام، علمای سلف خویشان را در برابر رخدادهای نوینی می‌دیدند که پایان نداشت، در برابر عرف‌های متنوع، جوامع مختلف و زبان‌های گوناگون^۳؛ ولی آنها در برابر این رخدادهای و اتفاقات جدید، دست بسته نایستادند بلکه برای استنباط احکام و راه‌های رویارویی با آن بر اساس قرآن و سنت اجتهاد نمودند تا حق آشکار

۱- همان مصدر (۱۱۸/۴)

۲- نگا: ضوابط فهم السنة النبویة، مقالة د. عبدالله بن وکیل الشیخ، متعلق به کنفرانس فهم السنة الضوابط والإشکالات (ص ۱۹). منتشر شده در شبکه السنة النبویة وعلومها.

۳- مصدر پیشین (ص ۱۹)

گشته و شبهه از بین رفته و مقاصد شریعت نورانی تحقق یابد، آنها باور داشتند که قرآن و سنت برای هر زمان و مکانی مناسب است و در برگیرنده تمام نیازهای بشریت در امور دینی‌اش است؛ و به همین دلیل امام شافعی - رحمته - گفته است: «برای هیچ‌یک از افراد دیندار امر جدیدی رخ نمی‌دهد مگر اینکه در کتاب الله برای آن رهنمودی وجود دارد»^۱.

امام احمد نیز می‌گوید: «هیچ مسأله‌ای وجود ندارد مگر اینکه صحابه در مورد آن یا شبیه آن سخن گفته‌اند زیرا هنگامی که سرزمین‌ها فتح شده و اسلام منتشر گشت، در همهٔ زمینه‌ها، امور جدیدی پدید آمد، پس آنها بر اساس قرآن و سنت دربارهٔ آن سخن گفتند و برخی از آنها در مسائل اندکی بر اساس نظر خویش نیز سخن گفتند»^۲.

منظور این است که سلف می‌دانستند وحی بی‌نیاز از چیزهای دیگر است و الله - متعال - ما را به فلان نظر یا فلان فلسفه و منطق محتاج نکرده است و حتی بسیاری از مخالفین سلف از بزرگان اهل کلام و دیگران پس از اینکه تلخی دوری از قرآن و سنت را چشیده‌اند به سویس بازگشته و فهمیده‌اند که با کناره‌گیری از آن نفس خویش را تباه کرده و به اشتباه خودشان اقرار کرده و اهمیت بازگشت به سوی وحی را بیان کرده‌اند^۳.

۱- الرسالة (۲۰/۱)

۲- مجموع الفتاوی (۲۰۸/۴).

۳- برای فهمیدن برخی از پشیمانی‌ها و اعترافات گروهی از بزرگان‌شان نگاه: شرح الطحاویة (ص ۲۲۷) و بعد از آن.

فصل دوم:

اهمیت فهم سلف صالح و توجه علما به گردآوری آن

شامل دو مطلب است:

مطلب اول: اهمیت فهم سلف صالح.

مطلب دوم: توجه علما به گردآوری آن.

مطلب اول: اهمیت فهم سلف صالح:

می‌دانیم که الله - متعال - قرآن کریم را نازل نمود ﴿تَبَيَّنَّا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ [النحل: ۸۹] «بیان هر امر است» و ﴿تَصَدِّقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ﴾ [یوسف: ۱۱۱]. «تصدیق کتاب‌های پیش از خود و بیان واضح هر چیزی است»، ﴿كِتَابٌ أَحْكَمْتُ آيَاتُهُ وَنُمُّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾ [هود: ۱] «کتابی است که آیاتش از جانب فرزانه‌ای آگاه استحکام یافته، آنگاه به وضوح بیان شده است». ﴿بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾ [الشعراء: ۱۹۵] «به زبان فصیح عربی» با این وجود خداوند - متعال - پیامبرش - ﷺ - را با زبان قومش فرستاد ﴿بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ﴾ [إبراهيم: ۴] «هیچ رسولی را جز به زبان قومش نفرستادیم تا [پیام خدا را] بر آنان به روشنی بیان کند» و او را مکلف به بیان قرآن کریم نمود. خداوند - متعال - می‌فرماید: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [النحل: ۴۴]. «بر تو هم قرآن را نازل کردیم تا شریعتی را که برای مردم نازل شده است، به روشنی بر آنان بیان کنی؛ بسا که بیندیشند».

رسول الله - ﷺ - به بهترین شکل این فرمان را اجرا نموده و آنچه از قرآن و حکمت از سوی پروردگارش بر وی نازل شد را بیان نمود. دریافت کنندگان این بیانات یاران گرامی‌اش بودند که خداوند آنها را برای همنشینی با پیامبرش و رساندن و تبلیغ دین پس از وی برگزید و آنان به

بهترین شکل از نظر فهم و علم و اعتقاد آن را به اجرا در آورده و امانت را به آیندگان و پیروان نیکشان یعنی تابعین و پیشوایان پس از خود رساندند.

می‌دانیم که نصوص شریعت حکیم به صورت کلی آشکار و قطعی بوده و ابهام و شکی در آن نیست، نه معما و نه طلسم است، با این وجود خداوند - متعال - بر اساس حکمتی که خود می‌داند برخی از آیات قرآن را متشابه قرار داده است و می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾ [آل عمران: ۷]. «اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد، بخش [اعظم] آن، آیاتی است صریح و روشن که اصل کتاب است و [بخش] دیگر، آیات متشابه است [که احتمالات مختلفی در معنی و مفهوم آن می‌رود]؛» و فرمان داده که به همه قرآن ایمان بیاورید و متشابه را با محکم بسنجید.

از سویی دیگر اختلاف در میان امت یکی از سنت‌های کونی است که راه گریزی از آن نیست و یکی از بزرگ‌ترین علت‌های آن، اشتباه در فهم نص^۱ و فهم آن بر غیر مراد الله - متعال - و رسولش - ﷺ - است.

بنابراین شایسته است برای فهم این نصوص مراجعه شود به فهم سلف صالح یعنی صحابه و کسانی که پس از آنها قرار دارند زیرا دانش آنها کامل‌تر و استوارتر و آگاهانه‌تر و سالم‌تر است و به همین دلیل بیش از همه حق و دلیل‌هایش، و رد باطل را می‌شناختند^۲. آنها بیش از دیگران دین الله را اجرا نموده و در راه الله از سرزنش هیچ سرزنشگری نمی‌هراسیدند و مصیبت‌ها آنان را از راه خدا باز نمی‌داشت بلکه هر یک از آنان حقی که علیه خودش

۱- شیخ الإسلام یکی از اسباب اختلاف به وجود آمده در امت را چنین بیان می‌کند: «گاهی به خاطر اشتباه در دلیل و نیافتن آن است و گاهی به خاطر عدم شنیدن آن و گاهی به خاطر اشتباه در فهم نص و گاهی نیز به خاطر ترجیح باور نادرست می‌باشد». مقدمة فی أصول التفسیر (ص ۵۵). نگا: رفع الملام عن الأئمة الأعلام.

۲- درء التعارض (۱۷۹/۷).

بود را به زبان می‌آورد و دربارهٔ محبوب‌ترین افرادش به خاطر دین و ایمانش، سخن می‌گفت.

در اینجا چند ویژگی وجود دارد که رجوع به فهم آنها، برای شناختِ حقیقتِ معنای نصوص شرعی را ضروری می‌سازد، ویژگی‌هایی که در غیر آنها جمع نشده است و به همین دلیل فهم آنها بر دیگران مقدم است، و از مهمترین این ویژگی‌ها:

۱- سالم بودن منبع دریافتی: آنها با اخلاص تمام و ایمان کامل و تسلیم بودن مطلق، نصوص شرعی را دریافت نموده و به سراغ چیزهای دیگر نمی‌رفتند.

حافظ لالکائی آنان را اینگونه برای ما به تصویر می‌کشد: «اسلام را به صورت مستقیم از او دریافت کرده و قوانینش را مشاهده کرده و احکامش را درک و احساس کردند، بی‌آنکه واسطه یا سفیری میان آنها باشد، آن را آشکارا مشاهده کرده و به صورت شفاهی از وی حفظ نمودند و آنچه در آن بود را تر و تازه گرفته و از زبانش دریافت کردند و باور داشتند که همهٔ اینها حق است و خالصانه در قلبشان نسبت به آن یقین پیدا کردند. این دینی است که ابتدای آن به صورت شفاهی از رسول الله - ﷺ - دریافت شد و هیچ شک و شبهه‌ای در آن وارد نشد، سپس افراد مورد اطمینان بی‌هیچ دروغ و تحریفی آن را نقل نمودند، سپس گروه بسیار از گروه بسیار دیگر، و صفی از صف دیگر و جماعتی از جماعت دیگر آن را گرفته و دست به دست منتقل شد و آیندگان از گذشتگان گرفتند...»^۱.

شبهه‌های بیرونی با فهم آنها در نیامیخت؛ زیرا هنوز آنچه فهم‌های زلال و پاک آنان را تیره کند، آشکار نشده بود، بلکه پیامبر - ﷺ - آنها را از

شائبه‌های خارجی حفظ می‌کرد و هنگامی که مشاهده نمود عمر - رضی الله عنه - بخشی از تورات را در دست دارد به وی فرمود: «ألم آتکم بها بیضاء نقیة ..»^۱ یعنی: «مگر [دین] را روشن و پاک برای شما نیاورده‌ام ..»؛ و فرمود: «قَدْ تَرَكْتُكُمْ عَلَى الْبَيْضَاءِ، لِيَأْخُذَهَا كَنَهَارَهَا، لَا يَزِيعُ عَنْهَا إِلَّا هَالِكٌ»^۲ یعنی: «شما را بر راهی روشن رها کردم که شب آن مانند روزش است و هر کس از آن کناره گیرد هلاک می‌شود».

ابن عباس - رضی الله عنهما - می‌گوید: «كَيْفَ تَسْأَلُونَ أَهْلَ الْكِتَابِ عَنْ شَيْءٍ؟ وَكِتَابِكُمُ الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّكُمْ - رضی الله عنه - أَحَدْتُ الْأَخْبَارِ بِاللَّهِ مَحْضًا لَمْ يُشَبَّ»^۳. یعنی: «چگونه است که درباره چیزی از اهل کتاب می‌پرسید؟ در حالی که کتاب‌تان که بر پیامبران - رضی الله عنهم - نازل شده جدیدترین اخبار خداوندی است و چیزی به آن آمیخته نشده است».

آنها این امر را به صورت کامل اجرا نمودند و هنگامی که مردی از شام کتابی برای ابن مسعود - رضی الله عنه - آورد، در آن نگریسته سپس درخواست کرد

۱- امام احمد (۳۸۷/۳) و دارمی (۴۳۵) و ابن ابی عاصم در «السنة» (۵) و بزار (۱۲۴) - کشف الأستار) و بیهقی در شعب الإیمان (۱۷۷) و بغوی در شرح السنة (۱۲۶) از جابر روایت کرده‌اند و در سند این روایت مجالد بن سعید وجود دارد که ضعیف است ولی این روایت دارای شواهدی است که به خاطر آنها شیخ ألبانی در إرواء الغلیل (۱۵۸۹) این روایت را حسن دانسته است.

۲- ابن ماجه در سنن، کتاب السنة، باب اتباع الخلفاء الراشدين (۴۳) و امام احمد (۱۲۶/۴) و حاکم (۹۶/۱) از عریاض بن ساریة - رضی الله عنه - این حدیث را روایت کرده‌اند و ألبانی در السلسلة الصحيحة به شماره (۹۳۷) این حدیث را آورده و صحیح دانسته است.

۳- این روایت را امام بخاری در صحیح، کتاب التوحید، باب: قوله تعالى: ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ [الرحمن: ۲۹] به شماره (۷۵۲۷) تخریج کرده است.

تشتی که در آن آب است بیاورند و آن کتاب را در آن شست و گفت: «همانا کسانی که پیش از شما بودند با پیروی از کتاب‌های دیگر و رها کردن کتاب خویش، هلاک شدند»^۱.

کتاب‌هایی که پس از این ترجمه شد فهم مسلمانان را تباه کرده، شبهات را در خردهایشان کاشت، دچار شک و عدم یقین شدند، آنچه برای مردم نازل شده بود را نزدشان مشتبه کرد و هنوز هم قربانیان آن را در عصر حاضر مشاهده می‌کنیم، هنگامی که عرصه باز شده و برخی از دانش‌آموزان به خواندن و شنیدن مطالب افرادِ به فتنه افتاده، اشتیاق یافتند در نتیجه فهمشان تباه گشته و ایمانشان سست شد، آن هم به نام عدم تعصب و اطلاع یافتن از معلومات دیگران؛ والله المستعان.

۲- اشتیاق آنها در فراگیری علم و فهم نصوص و پرسش دربارهٔ مسائلی که در فهم آن دچار مشکل می‌شدند:

می‌دانیم که پیامبر - ﷺ - که پدر و مادرم فدایش باد - پس از رساندن پیام آشکار الهی وفات یافت، وی آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده بود را توضیح داد و هیچ خیری نبود مگر اینکه امت‌اش را به سوی آن رهنمون ساخت و هیچ بدی نبوده جز اینکه آنها را از آن برحذر داشت چنانکه رسول الله - ﷺ - در حدیثی که عبدالله بن عمرو بن عاص - رضی الله عنهما - روایت نموده است می‌فرماید: «إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِيًّا قَبْلِي إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَيْهِ أَنْ يَدُلَّ أُمَّتَهُ عَلَى خَيْرٍ مَا يَعْلَمُهُ لَهُمْ، وَيُنْذِرَهُمْ شَرًّا مَا يَعْلَمُهُ لَهُمْ»^۲ یعنی: «همانا پیش از من هیچ پیامبری نبوده مگر اینکه باید امت خویش را به سوی آنچه

۱- امام دارمی این روایت را در مقدمه، با: من لم ير كتابه الحديث. ح: (۴۷۷)، تخریج کرده است.

۲- امام مسلم این حدیث را در صحیح، کتاب الإمارة، باب: وجوب الوفاء ببيعة الخلفاء الأول فالأول ح ۱۸۴۴ (۳/۱۴۷۲) تخریج کرده است.

برای آنان خوب می دانسته راهنمایی کند و از آنچه برایشان بد می دانسته برحذر دارد».

پیامبر - ﷺ - نیز همین کار را انجام داد تا جایی که ابوذر - ﷺ - می گوید: «لَقَدْ تَرَكْنَا مُحَمَّدًا - ﷺ - وَمَا يُجْرِكُ طَائِرٌ جَنَاحَيْهِ فِي السَّمَاءِ إِلَّا أَدَّكَرْنَا مِنْهُ عِلْمًا»^۱ یعنی: «محمد - ﷺ - در حالی ما را ترک کرد که درباره حرکت بال های پرنده ای در آسمان، نیز به ما علمی را آموخته بود».

و عمر بن خطاب - ﷺ - می گوید: «قَامَ فِينَا النَّبِيُّ - ﷺ - مَقَامًا فَأَخْبَرَنَا عَنْ بَدْءِ الْخَلْقِ حَتَّى دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ مَنَازِلَهُمْ، وَأَهْلُ النَّارِ مَنَازِلَهُمْ، حَفِظَ ذَلِكَ مَنْ حَفِظَهُ، وَكَسِيَهُ مَنْ نَسِيَهُ»^۲. یعنی: «رسول الله - ﷺ - در میانمان ایستاده و از آغاز آفرینش تا هنگامی که اهل بهشت وارد جایگاه خویش و اهل جهنم وارد جایگاه خویش می شوند سخن گفت و برخی آن سخنان را به یاد دارند و برخی آن را فراموش کرده اند».

بنابراین صحابه - ﷺ - م - این علوم را فهمیده، به خاطر سپرده و به افراد پس از خود رساندند، و هنگامی که چیزی از آن را نمی فهمیدند از رسول الله - ﷺ - یا اصحاب دیگری که آن را می دانستند، می پرسیدند.

۱- امام احمد این حدیث را در مسند (۱۵۳/۵، ۱۶۲) تخریج کرده است.

۲- امام بخاری این حدیث را در صحیح، کتاب بدء الخلق، باب: ما جاء فی قوله تعالی: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ﴾ ح: ۳۱۹۲ (۲۸۶/۶) و امام مسلم مانند آن در صحیح، کتاب الفتن، باب: إخبار النبی فیما یكون إلى قیام الساعة ح: ۲۸۹۲ (۲۲۱۷/۴) و امام بخاری مانند آن را از حذیفه - ﷺ - در کتاب القدر، باب: ﴿وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدْرًا مَقْدُورًا﴾ ح: ۶۶۰۴ (۴۹۴).

آنها مشتاق‌ترین افراد برای فهم قرآن و سنت بودند و اینها نمونه‌هایی از این اشتیاق است:

ا- ابن مسعود - رضی الله عنه - می‌گوید: «سوگند به آنکه معبود حقی جز او نیست، هیچ سوره‌ای از کتاب الله نازل نشده مگر اینکه می‌دانم کجا نازل شده است و هیچ آیه‌ای از کتاب الله نازل نشده مگر اینکه می‌دانم درباره چه نازل شده است و اگر بدانم کسی از من نسبت به کتاب الله آگاه‌تر است و می‌توانم با شتر به او دست یابم قطعاً به سویش سفر می‌کنم»^۱.

ب- ابن ابی مُلیکة درباره عائشه - رضی الله عنها - می‌گوید: «او هر چه را می‌شنید که نسبت به آن شناختی نداشت، به آن مراجعه می‌نمود تا اینکه آن را فرا بگیرد»^۲.

ج - امام مالک در «الموطأ» روایت نموده که ابن عمر - رضی الله عنهما - هشت سال سوره بقره را فرا می‌گرفت تا اینکه آن را حفظ نمود^۳، و چیزی که او را بر آن داشت تا این کار را انجام دهد این سخن خداوند - متعال - است که فرموده: ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ﴾ [ص: ۲۹] «کتابی است مبارک که بر تو نازل کرده‌ایم تا در آیاتش تدبیر کنند و خردمندان پند پذیرند» و تفکر در کلام خداوند بدون فهم معانی آن ممکن نیست.

۱- این روایت را امام بخاری در صحیح، کتاب فضائل القرآن، باب: القراء من أصحاب رسول الله (۵۰۰۲)

و امام مسلم فی فضائل الصحابة، باب: فضل ابن مسعود وأمه (۲۴۶۲) مانند آن را تخریج کرده‌اند.

۲- امام بخاری این روایت را در کتاب العلم، باب: من سمع شيئاً فراجع حتى يعرفه، (۱۰۳) تخریج کرده است.

۳- کتاب القرآن. باب: ما جاء فی القرآن ح: (۱۱) (۲۰۵/۱).

می دانیم که هدف از بیان هر سخنی فهم معانی آن است نه فقط نگریستن به الفاظ آن، و معمولا امکان ندارد که افراد کتابی را در یکی از علوم مانند پزشکی یا ریاضیات بخوانند ولی در پی شرح و توضیح آن نباشند، چه رسد به کتاب الله که سبب مصون ماندن انسان و نجات وی در دنیا و آخرت است؟^۱، به همین دلیل است که ابن تیمیه - رحمته - می گوید: «شناخت صحابه نسبت به معانی قرآن، کامل تر از حفظ حروفش بوده است و این معانی را بیشتر از حروف آن، به تابعین رساندند...»^۲.

این امر منحصر به صحابه نبوده است بلکه پیروان آنها از قرن های پرفضیلت نیز همینگونه بوده اند.

د- مجاهد می گوید: «سه بار قرآن را از آغاز تا پایان آن، برای ابن عباس خواندم، و نزد هر آیه ای توقف نموده و درباره آن از وی می پرسیدم»^۳.

جستجو برای فهم نصوص نزد آنها امری مهم بوده است چنانکه آیاتی که به تدبیر فرمان می دهند بیانگر همین امر می باشند. حسن بصری - رحمته - می گوید: «الله هیچ آیه را نازل نفرموده مگر اینکه دوست دارد که مراد از آن دانسته شود»^۴.

۳- آنها مشتاق ترین افراد برای عمل کردن به آنچه می شنیدند، بودند و عمل جز با فهم و دانش و خرد امکان ندارد.

ا- پیامبر - صلی الله علیه و آله - گواهی می دهد که صحابه دارای این خصوصیات بوده اند و می فرماید: «مَا مِنْ نَبِيٍّ بَعَثَهُ اللَّهُ فِي أُمَّةٍ قَبْلِي، إِلَّا كَانَ لَهُ مِنْ أُمَّتِهِ حَوَارِيُونَ،

۱- التفسیر والمفسرون، ذهبی (۵۰/۱).

۲- مجموع الفتاوی (۳۵۳/۱۷).

۳- ابن جریر طبری این روایت را در تفسیر (۵۲۴/۲) تخریج کرده است.

۴- ابن تیمیه در درء تعارض العقل والنقل (۲۰۸/۱) این جمله را از وی نقل کرده است.

وَأَصْحَابُ يَأْخُذُونَ بِسُنَّتِهِ وَيَقْتَدُونَ بِأَمْرِهِ، ثُمَّ إِنَّهَا تَخْلُفُ مِنْ بَعْدِهِمْ خُلُوفٌ، يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ، وَيَفْعَلُونَ مَا لَا يُؤْمَرُونَ»^۱

«هیچ پیامبری که الله او را در امت‌های پیش از من مبعوث کرده، نبوده، مگر اینکه از میان امتش یاران مخلص و همنشینانی داشته است که سنت او را گرفته و فرمانش را اجرا می‌کردند سپس بعد از آنها گروهی جانشین‌شان شدند که می‌گویند آنچه را انجام نمی‌دهند و انجام می‌دهند آنچه را که به آن فرمان داده نشده‌اند».

ب - از ابی عبدالرحمن سلمی روایت شده که گفت: «کسانی که برای ما قرآن می‌خواندند مانند عثمان بن عفان و عبدالله بن مسعود و دیگران، به ما گفته‌اند: آنها هنگامی که ده آیه می‌خواندند از آن جلوتر نرفته تا اینکه دانش و عملی که در آن وجود دارد را بیاموزند. گفتند: پس ما قرآن و علم و عمل را همه با هم فراگرفتیم»^۲ و ابن مسعود می‌گوید: «یکی از ما هنگامی که ده آیه می‌آموخت جلوتر نمی‌رفت تا اینکه معانی و عمل به آنها را فرا بگیرد»^۳ و پیش از این بیان شد که ابن عمر - رضی الله عنهما - هشت سال را برای فراگیری و حفظ سوره بقره صرف نمود.

ابن تیمیه - رحمته الله علیه - می‌گوید: «ما می‌دانیم که صحابه و تابعین و تابع تابعین قرآن را خوانده و نسبت به تفسیر و معانی آن عالم‌ترند چنانکه آنها به حقی که الله پیامبرش - صلی الله علیه و آله و سلم - را به خاطر آن مبعوث نمود، داناترند، پس هر

۱- امام مسلم این حدیث را در صحیح، کتاب الإیمان، باب: بیان کون النهی عن المنکر من الإیمان...، (۵۰) از ابن مسعود - رضی الله عنهما - روایت کرده است.

۲- ابن ابی شیبة در المصنف، بشماره: (۹۹۷۸) (۴۶۰/۱۰) و فریابی در فضائل القرآن شماره ۱۶۹ و طبری فی تفسیره (۸۰/۱) این روایت را آورده است.

۳- ابن جریر در تفسیر (۴۴/۱).

کس با قول آنها مخالفت نموده و قرآن را بر خلاف تفسیرهایشان تفسیر کند، هم در دلیل و هم در محتوی به اشتباه رفته است...»^۱.

۴- صحابه - رضی الله عنهم - شاهد نزول وحی بوده‌اند و این امر فهمی به آنها عطا نموده که دیگران در آن سهیم نیستند و شاگردانشان یعنی تابعین و پیروان آنها این فهم را از آنها نقل نموده‌اند.

پیش از این، سخن ابن مسعود - رضی الله عنه - و سوگند وی درباره آگاهی نسبت به آیاتی که نازل شده و مکان نزول آنها ذکر شد، و علی بن ابی طالب - رضی الله عنه - نیز می‌گوید: «سلونی عن کتاب الله، فإنه لیس من آية إلا وقد عرفت بلیل نزلت أم بنهار في سهل أم في جبل»^۲ یعنی: «درباره کتاب الله از من پرسید چرا که هیچ آیه‌ای نیست مگر اینکه می‌دانم در شب نازل شده یا در روز، در دشت نازل شده یا در کوه».

ابن تیمیه - رحمته الله - می‌گوید: «صحابه فهمی نسبت به قرآن داشتند که بر بیشتر متأخرین پنهان مانده است، همچنین صحابه نسبت به امور سنت و وضعیت و حالت‌های پیامبر - صلی الله علیه و آله - فهمی داشته‌اند که بیشتر متأخرین نسبت به آن شناختی ندارند. آنها پیامبر - صلی الله علیه و آله - و نازل شدن وحی را مشاهده نمودند و آنها پیامبر - صلی الله علیه و آله - را نظاره‌گر بوده و از گفتار و کردار و احوال او شناختی داشتند که در فهم مراد او به آن استدلال می‌نمودند آنچه که بیشتر متأخرین آن را نمی‌دانستند بنابراین حکم را از اجماع یا قیاس بر گرفتند»^۳.

۱- مقدمة فی أصول التفسیر ص ۹۱.

۲- ابن سعد در طبقات (۳۳۸/۲) و ابن عساکر در تاریخ دمشق (۳۹۸/۴۲) این روایت را تخریج کرده‌اند.

۳- مجموع الفتاوی (۲۰۰/۱۹).

شاطبی دلیل تکیه بر بیان صحابه را بر شمرده و می‌گوید: «دوم: مشاهده مستقیم حوادث و رخدادها و نازل شدن وحی یعنی قرآن و سنت؛ آنها در فهم حالت‌ها و قرائن آن عمیق‌تر و نسبت به اسباب نزول داناتر بوده و به سبب همین امر چیزهایی را درک می‌نمودند که دیگران درک نمی‌کنند و شخص شاهد، چیزهایی را می‌بیند که شخص غائب مشاهده نمی‌کند پس هرگاه آنها مطلقاً را مقید کرده یا عامی را خاص نمودند عمل کردن به آن راه درست است و این زمانی است که اختلافی در این مورد از آنها نقل نشده باشد ولی اگر برخی از آنها نظر مخالفی داشته باشد امر اجتهادی است»^۱.

پس این شناخت تأثیر بزرگی در فهم آیاتی دارد که جز با فهمیدن سبب نزول آن معنایش آشکار نمی‌شود و این ویژگی تنها برای کسانی وجود دارد که نازل شدن وحی را مشاهده نموده و تفسیر آن را فهمیده‌اند.

از مثال‌های آن:

۱- آنچه ابو ایوب - رضی الله عنه - از سخن خداوند - متعال -: ﴿وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ [البقرة: ۱۹۵]. «در راه خدا انفاق کنید، و خویشتان را به دست خود به هلاکت میفکنید»، فهمیده بود، آن هنگام که مردی در نبرد قسطنطنیه به دشمن حمله ور شد و مردم گفتند: دست نگه دار! لا إله إلا الله، خود را به هلاکت می‌اندازد .. پس ابو ایوب سبب نزول آن را بیان کرده و گفت: انداختن خود به هلاکت این است که به مال خود پرداخته و جهاد را رها کنیم»^۲ بنابراین، شناختی که ابو ایوب نسبت به نزول این آیه داشت و هم عصر بودن با نزول این آیه سبب شده بود تا فهم او

۱- موافقات (۱۲۸/۴).

۲- بیهقی این روایت را در سنن کبری، جماع أبواب الخیر، باب: جواز انفراد الرجل والرجال بالغزو فی بلاد العدو (۹۹/۹) تخریج کرده است

نسبت به این آیه بیشتر باشد و معنای اشتباه آن را تصحیح کند.

ب - نمونه‌ای دیگر تصحیح فهم عروۀ توسط عائشه - رضی الله عنها - در مورد این سخن الله - متعال :- ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾ [البقرة: ۱۵۸]. «صفا و مروه از [جمله] سمبل‌های [دین] خداست؛ هرکه حج خانه [کعبه] و یا عمره به جای می‌آورد، ایرادی بر او نیست که میان آن دو کوه رفت و آمد کند»، عروه از این آیه برداشت کرده بود که اگر شخص سعی میان صفا و مروه را انجام ندهد اشکالی ندارد، ولی مادر مؤمنان عائشه - رضی الله عنها - این را انکار نموده و بیان کرد که این آیه درباره آن دسته از انصار نازل شد که از سعی میان صفا و مروه در حرج بودند زیرا آن را برای بُت منات انجام می‌دادند پس، از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - پرسیدند و الله این آیه را نازل فرمود^۱.

نصوص بسیار دیگری نیز وجود دارند که جز با شناخت سبب نزول آنها، معنای کاملشان درک نمی‌شود، مانند این سخن الله - متعال :- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا أِهْتَدَيْتُمْ﴾ [المائدة: ۱۰۵]^۲ «ای ایمان آوردگان، مراقب خود باشید؛ اگر شما به راه هدایت باشید، هرکه گمراه است به شما زیانی نخواهد رساند» و این سخن خداوند - متعال :- ﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا آتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا

۱- امام بخاری این روایت را در صحیح کتاب الحج، باب: وجوب سعی بین الصفا والمروة... (۱۶۴۳) و امام مسلم در صحیح، کتاب الحج، باب: بیان أن سعی بین

الصفا والمروة رکن... (۱۲۷۷) از عائشه - رضی الله عنها - روایت کرده‌اند.

۲- نکا: تفسیر طبری (۴۴/۹)

تَحَسَّبَتْهُمْ بِمَقَارَةٍ مِّنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۸۸﴾ [آل عمران: ۱۸۸] ^۱ «هرگز مپندار کسانی که از رفتار [ناهنجار] خود سرمست هستند و دوست دارند به خاطر آنچه نکرده‌اند، مورد ستایش قرار گیرند، از عذاب [الهی] برهند»، و آیات دیگر.

۵- آنها آگاه‌ترین افراد به زبان قرآن کریم هستند، قرآن به زبان آنها نازل

شده است ﴿بَلِّسَانَ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ﴾ [الشعراء: ۱۹۵]، زبانی که در میانشان رواج داشته و بدان عادت داشتند بی آنکه آموزش دیده یا اسلوب‌هایش را بیاموزند، هیچ کس زبانی شیواتر و بیانی استوارتر و خطابی محکم‌تر از اهل اولین قرن از قرون بافضیلت سراغ ندارد، و اولی‌تر از همه آنها در این فضیلت یاران رسول الله - ﷺ - می‌باشند، شاطبی دلیل مقدم دانستن فهم صحابه از نصوص را بر شمرده و می‌گوید: «یکی از آنها: شناخت آنها از زبان عربی می‌باشد، زیرا آنها عرب‌های فصیحی بودند که زبانشان دست خوش تغییر نشده بود و از جایگاه بالای فصاحت و شیوایی نزول نکرده بود، بنابراین آنها در فهم قرآن و سنت از دیگران آگاه‌تر بودند و هرگاه گفتار یا کرداری از آنها آمده باشد که در جایگاه توضیح و بیان قرار بگیرد، از این جهت تکیه بر آن کار درست است» ^۲. همچنین می‌گوید: «هر فهمی که از سلف صالح درباره قرآن نقل شود موافق با مقتضای زبان عربی و دلیل‌های شرعی است» ^۳.

بدون شک عدم شناخت نسبت به زبان عربی یکی از بزرگ‌ترین اسباب فهم نادرست نصوص شرعی است و به همین دلیل امام شافعی - رحمه الله - گفته است: «ما جهل الناس ولا اختلفوا إلا لترکهم لسان العرب ومیلهم إلى لسان

۱- نگا: صحیح بخاری البخاری کتاب: التفسیر، باب: قوله: ﴿لَا تَحَسَّبَنَّ الَّذِينَ يَقْرُحُونَ

بِمَا أْتَوْا...﴾ ح: (۴۲۹۱) و صحیح مسلم ح: (۲۷۷۸).

۲- الموافقات (۱۲۸/۴)

۳- الموافقات (۲۵۳/۴)

أرسطوطاليس) یعنی: «سبب جهل و اختلاف مردم ترک زبان عربی و میل به زبان ارسطوطاليس است».

از سویی دیگر زبانی که در تفسیر قرآن کریم و فهم نصوص آن مرجع است همان زبانی است که در عصر نزول وحی متداول و رایج بوده است و به لغت جدید نباید توجهی کرد^۱. و از محتوا و مفهوم الفاظی که در عصرهای بعدی به وجود آمده است نباید در فهم قرآن کریم استفاده کرد^۲.

این تیمیه - ﷺ - می‌گوید: «هر کس زبان صحابه، که با آن سخن گفته و رسول الله - ﷺ - نیز از طریق آن، آنها را مورد خطاب قرار می‌داد، و طبیعت کلامی آنها را، نداند، سخن را تحریف می‌کند زیرا بسیاری از افراد با اصطلاح و عادت قوم خویش در به کار بردن الفاظ رشد می‌یابند، سپس این الفاظ را در کلام الله یا رسولش یا صحابه مشاهده کرده و گمان می‌کند که مراد الله یا رسولش یا صحابه از این الفاظ همان چیزی است که در عرف و اصطلاح او به کار می‌رود، حال آنکه مراد الله و رسولش و صحابه بر خلاف آن است»^۳. سپس مثال‌هایی را در این زمینه ذکر می‌کند.

پس واضح می‌شود که زبان نسل صحابه و پیروان آنها همان زبانی است که برای فهم کلام الله - متعال - و سخنان رسولش - ﷺ - لازم است نه آنچه متأخرین از آن استفاده می‌کنند، و اصطلاحات جدید و الفاظ مجمل چه مصیبت‌های بسیاری به بار آورده‌اند. دادن معانی جدید به الفاظی که عرب در گذشته آن را به کار نمی‌بردند از جمله جنایت‌های زشتی است که بر

۱- نگا: محاسن التأویل للقاسمی (۲۳۶/۱).

۲- منهج السیاق فی فهم القرآن (ص ۳۶) د. عبدالرحمن بودرع. کتاب الأمة، شماره ۱۱۱ محرم ۱۴۲۷ هـ.

۳- مجموع الفتاوی (۲۴۳/۱).

عقاید مسلمانان روا داشته شده و شبهه‌ها را در افکار آنها کاشته است.

۶- آنها از نظر عقل و فهم و احساس و درک از همه بالاتر و برکشان بیشتر بوده است.

زیرا نیروی ایمان، تقوی و عقیده واقعی و استوار، درک و فهم انسان را قوی کرده و آن را در مسیر درست قرار می‌دهد و به بنده قدرت سنجش و نوری می‌دهد که بوسیله آن میان حق و باطل تفاوت قائل می‌شود. خداوند - متعال - می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ﴾ [الأنفال: ۲۹]. «ای ایمان آوردگان، اگر از خدا پروا داشته باشید، شما را بصیرت شناخت عطا خواهد کرد و بدیهای شما را بزدايد و ببخشد» و می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ أَهْتَدُوا زَادَهُمْ هُدًى وَءَاتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ﴾ [محمد: ۱۷]. «و خدا بر هدایت رهیافتگان می‌افزاید و پرهیزکاریشان [را قوت] می‌بخشد» و می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيثًا﴾ [النساء: ۶۶] «و اگر به آنچه‌اندرز داده شدند، عمل می‌کردند، قطعاً برایشان بهتر و اساسی تر بود» و بدون تردید بهترین کسانی که این ویژگی‌ها را محقق ساختند، صحابه و تابعین و پیروانشان بوده‌اند در نتیجه الله - متعال - که خلاف وعده نمی‌کند، وعده‌ای که به آنها داده بود را عملی ساخت و به همین دلیل آنها: «کامل ترین افراد از نظر عقل و منصف ترین از نظر قیاس، درست‌ترینشان از نظر رأی و استوارترین‌شان از نظر سخن بوده و نظرشان از همه صحیح‌تر و استدلالشان از همه رهیافته‌تر و جدالشان نیرومندتر و زیرکی‌شان بیشتر و الهامشان راست‌تر و بینایی و بصیرتشان تیزتر و شنوایی‌شان درست‌تر است»^۱، چرا اینگونه نباشد در

حالی که قرآن موافق با اجتهادات برخی از آنها نازل شده چنانکه چندین بار در مورد عمر - رضی الله عنه - اتفاق افتاده است مانند فدیة اسیران و حجاب و غیره^۱ .. به همین دلیل است که عبدالله بن عمر - رضی الله عنهما - می‌گوید: «هر کس می‌خواهد روشی در پیش گیرد از کسانی که وفات یافته‌اند پیروی کند، آنها یاران محمد - صلی الله علیه و آله - و بهترین افراد این امت بودند؛ دل‌هایشان نیکوکارتر و علمشان عمیق‌تر و تکلف‌شان کمتر بود .. مردمی که الله آنها را برای همنشینی با پیامبرش برگزید و دین او را منتشر کردند، بنابراین خودتان را به اخلاق و روش آنها شبیه کنید زیرا آنها یاران محمد بوده و بر راه مستقیم هدایت قرار داشتند»^۲.

این جمله از ابن مسعود - رضی الله عنه ^۳، و حسن بصری^۴ نقل شده است و مانند آن در نامه عمر بن عبدالعزیز به عدی بن أرطاه^۵ نیز وجود دارد. بنابراین محال است که الله، کسانی که صفتشان چنین است و دین را به ما رسانده‌اند را از فهم صحیح دین محروم کند، سپس به کسانی که پس از آنها آمدند این فهم صحیح را عطا کند.

به همین دلیل هنگامی که علی - رضی الله عنه - ابن عباس - رضی الله عنهما - را برای گفتگو با خوارج فرستاد در ابتدا به آنها چنین گفت: «از نزد یاران پیامبر - صلی الله علیه و آله - سوی شما آمده‌ام، از نزد مهاجرین و انصار، از سوی پسر عموی رسول الله - صلی الله علیه و آله - و

۱- برای مطالعه برخی از این موافقات نگاه کنید: الشریعة للأجری (۳۰۱/۲).

۲- حلیة الأولیاء (۳۰۵/۱)

۳- جامع بیان العلم وفضله، ابن عبدالبر، با اختلافی اندک در برخی از الفاظ (ص ۴۱۸-۴۱۹).

۴- ابن بطه در الإبانة الکبری (۳۱۹/۱)

۵- سنن أبی داود (عون المعبود ۳۶۵/۱۲)، و الشریعة، تألیف آجری ح: ۵۲۹ (۵۵۵/۱) و بان بطه در الإبانة الکبری ح ۵۶۰ (۳۳۵/۲).

دامادش، کسانی که قرآن بر آنها نازل شده و در فهم تفسیر آن از شما داناترند و در میان شما هیچیک از آنها وجود ندارد»^۱.

امام شافعی - رحمته - در این باره می‌گوید: « همانا الله - تبارک و تعالی - در قرآن و تورات و انجیل، یاران رسول الله - صلی الله علیه و آله - را ستوده و فضیلت‌هایی که از زبان رسول الله - صلی الله علیه و آله - درباره آنها آمده، برای هیچ کسی بعد از آنها نیست. الله آنها را رحمت کند و آنچه بدانها عطا نموده را گوارایشان سازد، از جمله رسیدن به بالاترین جایگاه صدیقان و شهیدان و صالحان، آنها سنت‌های رسول الله - صلی الله علیه و آله - را به ما رساندند، و در حالی که بر او وحی بر نازل می‌شد مشاهده‌اش نمودند، بنابراین مراد رسول الله - صلی الله علیه و آله - از عام و خاص و عزم و ارشاد را فهمیدند و آنچه (از دین) را که ما می‌دانیم و نمی‌دانیم آنها دانسته‌اند» همچنین می‌گوید: «آنها در هر علم و اجتهاد و پرهیزکاری و عقل و امری که بوسیله آن به علم دست می‌آید و استنباط می‌شود از ما بالاتر هستند و نظراتشان برای ما بهتر و اولی‌تر از نظراتی است که ما برای خود داریم»^۲.

سلف صالح - رضوان الله علیهم - از تمامی افراد امت پر برکت تر هستند و این امر تنها در مورد فهم نصوص قرآن و سنت نیست بلکه در جهاد و مبارزات سخت با دشمنان الله نیز چنین بوده‌اند همانگونه که پیش از این بیان شد که در صحیحین از ابو سعید خدری - رضی الله عنه - از پیامبر - صلی الله علیه و آله - روایت شده که فرمود: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ فَيَعْزُرُو فِتْنًا مِنَ النَّاسِ، فَيَقُولُونَ: فِيكُمْ مَنْ صَاحَبَ رَسُولَ اللَّهِ - صلی الله علیه و آله - فَيَقُولُونَ: نَعَمْ فَيُفْتَحُ لَهُمْ، ثُمَّ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ

۱- تخریج آن گذشت (ص)

۲- مناقب الشافعی، نوشته رازی (ص ۴۹)، وإعلام الموقعین (۸۰/۱) این قول را در الرسالة البغدادية القديمة به شافعی نسبت داده است.

زَمَانٌ فَيَعُزُّوْهُ فَيَأْتِي مِنَ النَّاسِ، فَيُقَالُ: هَلْ فِيكُمْ مَنْ صَاحَبَ أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ - ﷺ - فَيَقُولُونَ: نَعَمْ فَيُفْتَحُ لَهُمْ، ثُمَّ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ فَيَعُزُّوْهُ فَيَأْتِي مِنَ النَّاسِ، فَيُقَالُ: هَلْ فِيكُمْ مَنْ صَاحَبَ مِنْ صَاحِبِ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ - ﷺ - فَيَقُولُونَ: نَعَمْ فَيُفْتَحُ لَهُمْ^۱ یعنی: «زمانی بر مردم فرا می‌رسد که گروهی از آنها به جهاد رفته پس می‌گویند: آیا در بین شما کسی هست که همنشین رسول الله - ﷺ - بوده؟ می‌گویند بله. پس آنها پیروز می‌شوند. سپس زمانی بر مردم می‌رسد که گروهی از آنها به جهاد رفته و گفته می‌شود: آیا در میان شما کسی هست که همنشین اصحاب رسول الله - ﷺ - بوده؟ می‌گویند بله. پس پیروز می‌شوند. سپس زمانی بر مردم می‌رسد که گروهی از آنها به جهاد می‌روند و گفته می‌شود: آیا در میان شما کسی هست که همنشین همنشینان اصحاب رسول الله - ﷺ - بوده؟ می‌گویند: بله، پس پیروز می‌شوند».

و همانگونه که الله شهرها را به روی آنها گشود، دل‌هایشان را به روی نور الهی و وحی ربانی گشود و دل‌های بندگان را برای آنها باز کرد تا از نور الله، نور بر گیرند و بوسیله هدایت پیامبرشان - ﷺ - روشن شوند. هنگامی که پیامبر - ﷺ - مثال برانگیخته شدن خویش با هدایت و علم را بیان می‌کند می‌فرماید: «كَمَثَلِ الْعَيْثِ الْكَثِيرِ أَصَابَ أَرْضًا فَكَانَ مِنْهَا نَقِيَّةٌ قَبِلَتْ الْمَاءَ، فَأَنْبَتَتِ الْكَلَّاَ وَالْعُشْبَ الْكَثِيرَ، وَكَانَتْ مِنْهَا أَجَادِبُ أَمْسَكَتِ الْمَاءَ، فَتَفَعَّ اللَّهُ بِهَا النَّاسَ فَشَرِبُوا وَسَقَوْا وَرَزَعُوا، وَأَصَابَتْ مِنْهَا طَائِفَةٌ أُخْرَى إِنَّمَا هِيَ قَيْعَانٌ لَا

۱- امام بخاری در فضائل الصحابة، باب: فضائل أصحاب النبي - ﷺ - وسلم - و من صحب النبي أو رآه من المسلمين فهو من أصحابه، ح ۲۶۴۹ (۵/۷) و امام مسلم در فضائل الصحابة، باب: فضائل الصحابة ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم، ح ۲۵۳۲ (۴/۱۹۶۲).

تُمْسِكُ مَاءً وَلَا تُنْبِتُ كَلًّا، فَذَلِكَ مَثَلُ مَنْ فُقِّهَ فِي دِينِ اللَّهِ وَنَفَعَهُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ فَعَلِمَ وَعَلَّمَ، وَمَثَلُ مَنْ لَمْ يَرْفَعْ بِذَلِكَ رَأْسًا وَلَمْ يَقْبَلْ هُدَى اللَّهِ الَّتِي أُرْسِلْتُ بِهِ»^۱. «مانند بارانی است که بر زمینی می بارد، بخشی از آنها آب را پذیرفته و علف‌های بسیار می رویند، و برخی از آن آب را در خود نگه می دارد و مردم از آن آب گرفته و کشاورزی می کنند، بخشی از آنها شوره زار است نه آب را نگه می دارد و نه گیاه می رویند، پس آن (زمین اول و دوم) مانند کسی است که در این الله آگاه شده و هدایت و علمی که الله مرا با آن فرستاده به او نفع رسانده است و مثال دیگر (زمین شوره زار) مانند کسی است که توجهی به آن نکرده و هدایتی که الله مرا با آن فرستاده نمی پذیرد».

ابن تیمیه - رحمته الله - می گوید: « این فکر در ذهن مسلمانان مستقر گشته که: میراث بران رسولان و جانشینان پیامبران، کسانی هستند که دین را از نظر علمی و عملی و دعوت به سوی الله و پیامبرش اجرا می کنند، بنابراین پیروان واقعی پیامبر، آنها هستند، بسان قطعه زمینی نیکو و پاک که آب را پذیرفته در نتیجه گیاه و علف‌های بسیار می رویند، خودش پاک است و مردم را پاکیزه می کند، و آنها کسانی هستند که بصیرت در دین و قدرت در دعوت را یکجا گرد آورده اند در نتیجه میراث بران پیامبران هستند که الله - متعال - درباره آنها فرموده: ﴿وَأَذْكُرُ عَبْدَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ﴾ [ص: ۴۵] «بندگان پرتوان و بصیر ما، ابراهیم و اسحاق و یعقوب را به یاد آر»، منظور از «آیدی» در این آیه قاطعیت در فرمان الله، و

۱- امام بخاری این روایت را در کتاب العلم، باب: فضل من عِلِمَ وَعَلَّمَ ح: ۷۹ (۲۱۱/۱) و امام مسلم در صحیح کتاب الفضائل. باب بیان مثل ما بعث النبی - صلی الله علیه و آله - من الهدی والعلوم ح: ۲۲۸۲ (۱۷۸۷/۴) روایت کرده اند.

منظور از اُبصار، بینش در دین الله است؛ زیرا بوسیلهٔ بصیرت، حق درک می‌شود و بوسیلهٔ قدرت می‌توان آن را رسانده و اجرا نموده و به سویش دعوت کرد.

بنابراین این طبقه دارای نیروی حفظ و فهم و آگاهی در دین و بصیرت و تفسیر می‌باشند در نتیجه از نصوص، جویبارهای علم را می‌جوشانند و گنجینه‌هایش را از آن استنباط می‌کنند و فهم ویژه‌ای روزی‌شان گشته است..»^۱.

خلاصهٔ موضوع: اینکه هرچه عدالت شخص بیشتر باشد، دست یافتش به حق و موفقیتش در رسیدن به آن بیش از دیگران خواهد بود و این چیزی است که مقدم کردن فهم صحابه و پیروانشان را بر دیگرانی که بعدها آمدند، واجب می‌گرداند.

اضافه بر این توجیهاات و دلیل‌هایی که بیانگر اهمیت فهم سلف و مقدم داشتن آن بر سایر فهم‌ها می‌باشد، در فصل بعد، دلیل‌هایی بر حجت بودن فهم سلف و مقدم دانستن آن خواهد آمد.

مطلب دوم: توجه علماء به گردآوری آن

شایسته است که همت‌ها به گردآوری و تدوین و توجه به چنین موضوعی جلب شود و این امر خیلی زود، یعنی هنگام تدوین سنت نبوی آغاز شد؛ زیرا در کل از سنت به شمار می‌رود - چنانکه گذشت - به ویژه میراث صحابه - رضی الله عنهم - ؛ چنانکه صالح بن کیسان روایت می‌کند: «من و زهری برای فراگیری علم با هم شدیم و گفتیم: سنت‌ها را می‌نویسیم پس، آنچه از رسول الله صلی الله علیه و آله - روایت شده بود را نوشتیم، سپس زهری گفت: آنچه از صحابه - رضی الله عنهم - به ما رسیده را نیز می‌نویسیم زیرا از سنت است. من گفتم:

نه، سنت نیست، آن را نمی‌نویسیم. پس او نوشت و من ننوشتم در نتیجه او موفق شد و من از دستشان دادم»^۱.

بنابراین، لفظ سنت «برای آنچه صحابه بدان عمل کرده‌اند استفاده می‌شود، چه در قرآن و سنت باشد یا اینکه یافت نشود؛ زیرا پیروی از روشی است که نزد آنها به اثبات رسیده و به ما نرسیده است یا اجتهادی است که آنها یا خلفایشان بر آن اتفاق نظر داشته‌اند...»^۲.

توجه علماء به این میراث گرانبها در تصنیفات زود هنگام آنها که شامل آثار قولی و عملی صحابه و تابعین و پیروان نیک آنها می‌باشد، آشکار می‌شود، که در این موارد کاملاً واضح است:

۱- آثار صحابه و تابعین که در کتاب‌های صحاح و سنن و مسانید، همراه با سند یا بدون سند قرار داده‌اند، امام بخاری در توضیح ابواب صحیح، مجموعه بزرگی از آثار گفتاری و عملی سلف را جای داده است و امام ترمذی - رحمهما الله - نیز در این امر از وی پیروی کرده است.

۲- آثار همراه با سند از صحابه و تابعین و تابع تابعین که در کتاب‌های مصنفات و معاجم در حجم بسیار زیادی وجود دارد که از نمونه‌های آن می‌توان به مصنف عبدالرزاق و مصنف ابن ابی شیبیه اشاره نمود که مصنف عبدالرزاق حاوی بیست و یک هزار حدیث و اثر است که بیشتر آن از گفتار سلف می‌باشد و همچنین مصنف ابن ابی شیبیه در حدود نوزده هزار حدیث و اثر وجود دارد که عموم آن از گفتار سلف می‌باشد.^۳

۱- عبدالرزاق در مصنف به شماره (۲۰۴۸۸) (۲۵۹/۱۱) این حکایت را آورده است.

۲- الموافقات (۴/۴)

۳- نکا: ضوابط فهم السنة. دکتر عبدالله وکیل الشیخ (ص ۱۸).

- ۳- محتویات کتاب‌های عقیدتی «السنة» و «پاسخ به جهمیه» و کتاب‌های عقیدتی نخستین، که شامل آثاری است که به سلف صالح - رضوان الله علیهم - نسبت داده شده است مانند کتاب: «السنة» و «الرد علی الجهمیه» تألیف محمد بن عبدالله الجعفی، استاد امام بخاری و همچنین کتاب‌های ابوداود سیستانی و عبدالله بن احمد بن حنبل و ابوبکر اثرم و حنبل بن اسحاق و حرب کرمانی و عثمان بن سعید دارمی و نعیم بن حماد خزاعی و ابوبکر خلال و ابوبکر بن خزیمه و عبدالرحمن بن ابی حاتم و ابو القاسم طبرانی و ابو الشیخ اصفهانی و ابو عبدالله بن منده و ابو عمر طلمنکی^۱، و ابوبکر آجری و ابو القاسم لالکائی و ابن بطة در هر دو ابانه، قوام السنة در کتابش الحجة و نصر بن ابراهیم مقدسی در حجة و دیگران. و کسانی که پیش از آنها بوده‌اند مانند: کتاب ایمان تألیف ابن ابی شیبیه و ایمان تألیف عبید قاسم بن سلام و کتاب علم تألیف ابن ابی خیثمة و دیگران.
- ۴- کتاب‌های تفسیر مأثور که حاوی نصوص سند دار از سلف صالح - رحمهم الله - می‌باشند مانند تفسیر عبدالرزاق، و عبد بن حمید، دحیم، سنید، ابن جریر طبری، ابی بکر ابن منذر، تفسیر عبدالرحمن بن ابی حاتم و کتاب‌های دیگر تفسیر. سیوطی نیز در تفسیرش به نام «الدر المنثور» حجم بسیار زیادی از آثار سلف - رحمهم الله - را از منابعی گرد آورده که برخی از آنها مفقود است.
- ۵- محتویات کتاب‌های تاریخی و تراجم (شرح حال و زندگی‌نامه‌ها) و طبقات و سیر، مانند کتاب طبقات الکبری متعلق به ابن سعد، تاریخ بغداد، حلیة الأولیاء، تاریخ دمشق، سیر أعلام النبلاء و غیره.

۶- محتویات کتاب‌های فقهاء و شرح دهندگان حدیث مانند کتاب‌های چهار مذهب، کتاب المحلی، کتاب‌های ابن عبدالبر، سنن کبری تألیف بیهقی، المغنی تألیف ابن قدامه، کتاب المجموع تألیف نووی و فتح الباری و صاحبان دایرة المعارف‌های فقهی و حدیثی که بسیارند.

و موارد دیگری که ذکر همه آنها دشوار است و در برگیرنده آثار سلف صالح - همراه با سند یا بدون سند - می‌باشند، و این خود دلیلی قاطع بر توجه و اهمیت علمای امت به فهم سلف صالح، دانش و فهم آنها از نصوص شرعی و احکام علمی و عملی است که آن را استنباط کرده‌اند.

می‌دانیم که «علم، نقل و پژوهش و سخن‌های بسیار نیست، بلکه نوری است که بوسیله آن می‌توان اقوال درست را از نادرست، حق را از باطل و آنچه از چشمه نبوت است را از نظریات دیگران، تشخیص داد»^۱.

به همین دلیل است که امام مالک گفته است: «علم، روایت کردن بسیار نیست، بلکه علم نوری است که الله در قلب می‌اندازد»^۲.

احمد بن صالح مصری گفته است: «در توضیح گفته - امام مالک - «نور»: مراد او فهم علم و شناخت معانی آن است»^۳.

خطیب بغدادی می‌گوید: «به راستی که علم همان فهم و درایت است، و بر اساس فراوانی یا گستردگی روایت نیست»^۴.

۱- اجتماع الجیوش الإسلامیة (ص ۸۰). نگا: بیان فضل علم السلف علی علم الخلف (ص ۳۸).

۲- ابن ابی حاتم در تفسیر (۳۱۸۰/۱۰) و بیهقی در المدخل (ص ۲۳۱) و خطیب در الجامع (۱۷۴/۲).

۳- ابن کثیر آن را در تفسیرش ذکر کرده است (۵۳۱/۶).

۴- الجامع لأخلاق الراوی و آداب السامع (۱۷۴/۲) و نگا: إيضاح الحجة (ص ۱۳۴).

به پیامبر ﷺ سخنان جامع عطا شده بود و سخنانش بسیار مختصر می‌باشد و به همین دلیل گفته شده است: «سخنان سلف اندک و پر برکت است و سخنان خلف بسیار و کم برکت است»^۱.

۱- قطف الجنی الدانی شرح مقدمه رسالة القيروانی (۳/۱)، دکتر عبدالمحسن العباد.

فصل سوم:

دلایل‌های حجت بودن فهم سلف و نتیجه‌های پایبندی به آن

که شامل دو مطلب است:

مطلب اول: دلایل‌های حجت بودن مذهب سلف.

مطلب دوم: نتیجه‌های پایبندی به آن.

مطلب اول: دلیل‌های حجت بودن فهم سلف

پس از اینکه در فصل گذشته درباره اهمیت فهم سلف سخن گفتیم و پس از بیان دلیل‌هایی که مقدم دانستن آن را بر ما واجب می‌نمود، خوب است در این فصل دلیل‌های شرعی که بیانگر ضرورت مقدم دانستن فهم سلف و مراجعه به آن هنگام اختلاف و درگیری و داور قرار دادن آن در فهم دلالت‌های نصوص و مراد الله - متعال - و رسولش، است، را با جزئیات بیان کنیم؛ که از جمله این دلیل‌ها، آنهایی است که صریح بوده و برخی دیگر این مفهوم را به ما می‌رسانند.

از جمله این دلیل‌ها:

اول: دلیل‌های قرآنی:

۱- خداوند - متعال - می‌فرماید: ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰]. «خدا از مهاجرین و انصار پیشقدم پیشین، و پیروانشان در نیکویی، راضی است و آنان [نیز] از او راضیند و برای آنان باغهایی از [بهشت] آماده کرده که نهرها در دامن آن جاری است و جاودانه در آن به سر برند؛ این است کامیابی بزرگ».

این آیه به صراحت پیروان پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار را می‌ستاید، همان کسانی که پیشوایان و رهبران سلف صالح علیهم‌السلام می‌باشند.

پیروی کردن، شامل عقیده و عملی می‌شود که بر پایه فهم درست بنا شده است. این مدح و ستایش، ضامن درستی آن چیزی است که آنان انجام می‌داده‌اند چنانکه مفهوم آن بیانگر باطل بودن اموری است که با آنان مخالف می‌باشد؛ بنابراین نشان می‌دهد که فهم آنها در مسائل عقیده و عمل بر کسانی که پس از آنها می‌آیند، حجت است.^۱

امام مالک - رحمته - در وجوب پیروی از صحابه - رضوان الله علیهم - به این آیه استناد نموده است.^۲

آیات دیگری که خداوند - متعال - در آنها صحابه - رضی الله عنهم - را ستوده است مانند این آیه بیانگر حجت بودن فهم آنها می‌باشند مانند این سخن الله - متعال -: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ [الفتح: ۲۹] «محمد رسول خدا و همراهانش، در برابر کفار [جنگ طلب]، محکم و نیرومند و با یکدیگر مهربانند» و این سخن خداوند - متعال -: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾ [الفتح: ۱۸] «خدا از مؤمنانی که در کنار آن تک درخت [در حدیبیه] با تو بیعت کردند، خشنود شد» و آیات دیگری که به پیروی از آنها فرمان می‌دهد.

«همه اینها امت را از درستی روش، وضوح حجت، و فرمان به پیروی از آثار آنها، آگاه می‌سازد، اینکه فهم آنها همان فهم درست است و آنچه مخالف و در تضاد با آن باشد فهمی بیمار و بی‌اساس و نظری باطل است».^۱

۱- تذکیر الخلف بوجوب اعتماد فهم السلف لأدلة الكتاب والسنة (ص ۸) للشيخ وليد بن راشد السعيدان.

۲- إعلام الموقعين (۱۲۳/۴). ابن قیم نیز در شش صفحه دلالت این آیه بر وجوب پیروی از آنها را شرح داده است سپس ۴۶ توجیه در استدلال بر وجوب پیروی از آنها را ذکر کرده است. إعلام الموقعين (۱۲۳/۴-۱۵۲).

۲- خداوند - متعال - می‌فرماید: ﴿فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۳۷﴾ [البقرة: ۱۳۷]. «اگر آنها نیز به آنچه شما ایمان آورده‌اید ایمان آورند، هدایت شده‌اند و اگر روی برتابند، بی‌گمان سر ستیز دارند؛ [پایدار باش که] خدا تو را از [گزند] آنها مصون خواهد داشت؛ که او شنوایی است آگاه».

خداوند - متعال - در این آیه هدایت را وابسته به ایمانی معرفی می‌کند که همانند ایمان رسول الله - ﷺ - و یارانش باشد، بنابراین ایمان ایده آل، ایمانی است که مانند ایمان صحابه باشد.^۲

بدون شک این ایمان، نتیجه فهم تیزبین و علم درست نسبت به وحی پروردگار است، و از سویی دیگر امکان ندارد کسانی که پس از آنها می‌آیند در مقدار ایمان با آنها برابر شوند و جز برابری در کیفیت آن باقی نمی‌ماند و روش و راه و فهمی که در آیه بعدی آمده همین را اثبات می‌کند.

۳- خداوند - متعال - فرموده است: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ ۖ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿۱۱۵﴾ [النساء: ۱۱۵] «هرکه پس از روشن شدن راه هدایت، [باز هم] با رسول به مخالفت برخیزد و راهی جز راه مؤمنان را پیروی کند، او را به راهی که انتخاب کرده است، واگذاریم و به دوزخش درآوریم که بد سرانجامی است».

بدون تردید، سلف صالح - یعنی صحابه و تابعین و پیروان نیک آنها - شایسته‌ترین افرادی هستند که الله آنها را در اینجا مؤمن نامیده است و به کسانی که راهی غیر از راه آنان را در پیش گیرند هشدار داده است، «قطعاً

۱- نگا: مصدر پیشین (ص ۹).

۲- نگا: زاد المسیر (۱/۱۳۴)، دو قول دیگر را نیز ذکر کرده است.

الله به ایمان اصحاب پیامبر - ﷺ و پیروان نیک آنها گواهی داده است، بنابراین با علم قطعی دانسته می‌شود که آنها مراد این آیه کریمه هستند»^۱.
 بنابراین این آیه به پیروی از راه سلف صالح فرمان داده و کسانی را که با آنها مخالفت ورزیده و راهی غیر از راه آنان را در پیش گیرند وعده خواری و آتش داده است و می‌دانیم که «که آنها از اتفاق بر اشتباه مصون داشته شده‌اند، به خاطر گرمی داشت آنها و بزرگداشت پیامبرشان...»^۲.
 علماء از این آیه استدلال کرده‌اند که اجماع این امت حجتی قاطع^۳ بوده و از اشتباه در امان است. و این یعنی که مخالفت با فهم و نظر سلف، شکستن اجماع است؛ زیرا در صورت مخالفت، راهی دیگر پیموده شده است و حتی الله - متعال - مخالفت با پیامبر - ﷺ و پیروی از راهی جز راه مؤمنان را به یکدیگر مرتبط قرار داده است، بنابراین هر کس پس از آشکار شدن هدایت با پیامبر مخالفت کند در واقع راهی جز راه مؤمنان را در پیش گرفته، و هر کس راهی جز راه مؤمنان را در پیش گیرد با رسول الله - ﷺ مخالفت کرده است^۴.

این آیه همچنین بیان می‌کند که پیروی از راه آنها - یعنی روش آنها در عقائد و اعمال -^۵ یکی از واجبات حتمی است و «نهی از مخالفت با راه آنها

۱- مجموع الفتاوی (۲/۴)

۲- تفسیر ابن کثیر (۳۶۵/۲).

۳- تفسیر سعدی (۱۶۷/۲).

۴- نگا: مجموع الفتاوی (۱۹۳/۱۹-۱۹۴). و در این باره سه قول ذکر کرده و می‌گوید: «و قول سوم که قول وسط است می‌گوید که این آیه بیانگر وجوب پیروی از راه مؤمنان و حرام بودن پیمودن راهی به غیر از راه آنها می‌باشد و همچنین حرام بودن مخالفت با رسول پس از آشکار شدن هدایت».

۵- تفسیر ابن سعدی (۱۶۵/۲).

دربدارنده فرمان به پیروی از راهشان است و پیروی از آنها یعنی تکیه بر آنچه آنها به آن تکیه کرده و در گفتار و کردار بر آن اتفاق نظر داشته‌اند و آشکار است که گفتار و کردار نتیجه فهم است و پیروی از آنها در گفتار و اعتقاداتشان شامل پیروی از آنها در فهم‌شان می‌شود زیرا هر کس در فهم با آنها مخالفت کند حتما در گفتار و کردار نیز با آنها مخالفت خواهد کرد...»^۱.

۴- این سخن خداوند - متعال :- ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰] «شما نیکوترین مردمی هستید که به جهان عرضه شدید، [زیرا یکدیگر را] به رفتار شایسته فرا می‌خوانید و از ناپسند باز می‌دارید و به خدا ایمان دارید».

این بهتر بودن دلیلی بر درستی عقیده و عملی است که صحابه - رضی الله عنهم - بر آن بوده‌اند که ناشی از سلامت فهم آنها نسبت به الله - متعال - و رسولش - صلی الله علیه و آله - می‌باشد و این آیه پیش از هر کس، خطاب به صحابه - رضی الله عنهم - می‌باشد، زیرا آنها سلف امت هستند و توصیف آنها به این برتری بیانگر درستی فهمی است که بر آن بوده‌اند و اساسی مستمر در درستی عقیده و صحت عمل‌شان و تشویق بر پیروی از آنان در این زمینه می‌باشد.^۲

۵- این آیه نیز مانند آیه پیشین است: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ [البقرة: ۱۴۳] «بدین گونه شما را امتی میانه [رو] گردانیدیم»؛ وسط یعنی: برگزیدگان و دادگران^۳. این صحابه - رضوان الله علیهم - هستند که اینگونه وصف شده‌اند و کسانی که در دانش و فهم و در نتیجه در عقیده و گفتار و

۱- تذکیر الخلف بوجوب اعتماد فهم السلف (ص ۸). نگا: تفسیر ابن سعدی (۱۶۴/۲).

۲- نگا: مصدر پیشین (ص ۸).

۳- صحیح بخاری، ح: ۳۱۶۱. الوسط: العدل.

کردار از آنها پیروی کنند نیز در زمره آنها قرار می‌گیرند و دلالت این آیه نیز مانند آیه پیشین است.

ابن قیم - رحمته - می‌گوید: «آنها بهترین و دادگرتین افراد امت از نظر گفتار و کردار و خواسته‌ها و اهداف هستند و به همین خاطر شایستگی این را یافته‌اند که در قیامت گواهانی برای رسولان بر امت‌هایشان باشند و الله - متعال - گواهی آنها را می‌پذیرد چرا که آنها گواهانش هستند و به همین خاطر است که آنان را ستوده و بلند آوازه و خوشنام کرده است...»^۱

دوم: احادیث نبوی:

از جمله احادیث نبوی که بیانگر وجوب مقدم داشتن فهم سلف صالح یعنی صحابه و افراد پس از آنها که در قرن‌های برتر زیسته‌اند، است، اینها هستند:

۱- این سخن پیامبر - صلی الله علیه و آله - که فرموده است: «فَاتَهُ مَنْ يَعِشُ مِنْكُمْ فَسَيْرِي اخْتِلَافًا كَثِيرًا، فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الْمَهْدِيِّينَ الرَّاشِدِينَ، عَضُّوا عَلَيْهَا بِالتَّوَّاجِدِ، وَإِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بِدْعَةٌ وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ»^۲. یعنی: «همانا هر یک از شما که پس از من زنده باشد اختلافات فراوانی را مشاهده می‌کند، پس باید به روش من و روش جانشینان هدایت یافته و هدایت‌گرم چنگ بزنید و آن را با دندان محکم بگیرید و بپرهیزید از امور جدید [در دین] چرا که هر امر جدیدی بدعت است و هر بدعتی گمراهی است».

۱- إعلام الموقعین (۱۳۳/۴).

۲- به روایت امام احمد (۱۲۶/۴) و ابوداود (۲۰۰/۴) و ترمذی (۴۴/۵) که گفته است این روایت حسن صحیح است و ابن ماجه (۱۸/۱) و ألبانی در سلسلة الصحيحة ج: ۲۷۳۵ این حدیث را صحیح دانسته است.

این حدیث فرمانی صریح در پیروی از سنت و روش خلفای راشدین - رضوان الله علیهم - است، کسانی که پیشوایان سلف و برگزیدگانشان می‌باشند و هر گاه امر بدون هیچ چیزی و به صورت مطلق باشد واجب بودن را می‌رساند بنابراین این حدیث بیانگر وجوب پیروی از راه و روش آنها - رضوان الله علیهم - در فهم و علم و عقیده و عمل است.

این تنها فرمان به پیروی از خلفای راشدین - رضی الله عنهم - است، چه رسد به اینکه همه صحابه از یک نص امر مشخصی را بفهمند^۱.

شاطبی - رحمته الله - می‌گوید: «پیامبر - صلی الله علیه و آله - سنت خلفای راشدین را در کنار سنت خود قرار داده است و همانا از جمله پیروی از سنت وی، پیروی از سنت آنها است و اینکه امور جدید بر خلاف آن است و در کنار آنها چیزی به شمار نمی‌رود؛ زیرا آنها - رضی الله عنهم - در روش و سنت خویش یا پیرو سنت پیامبرشان - صلی الله علیه و آله - بوده‌اند یا پیرو آنچه که از سنت وی - صلی الله علیه و آله - به صورت کلی یا جزئی فهمیده‌اند، و بر دیگران پوشیده مانده، بوده‌اند و چیزی بر آن نیفزوده‌اند»^۲.

۳- این سخن پیامبر - صلی الله علیه و آله - : «خَيْرُ الْقُرُونِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ يَجِيءُ أَقْوَامٌ تَسْبِقُ شَهَادَةَ أَحَدِهِمْ يَمِينَهُ وَيَمِينُهُ شَهَادَتُهُ»^۳. «بهترین

۱- القرآن الکریم و منزلته بین السلف و مخالفیهم، لمحمد هشام بن لعل محمد طاهری (ص ۷۵۳). و نگا: توضیح ابن قیم در دلالت این حدیث: إعلام الموقعین (۱۴۰/۴).

۲- الاعتصام (۶۰/۱).

۳- تخریح این حدیث گذشت، و همانند آن حدیث ابوهریره از پیامبر - صلی الله علیه و آله - است که وقتی از وی پرسیده شد کدام مردم بهتر است؟ فرمود: من و کسانی که با من هستند سپس کسانی که پس از ما می‌آیند سپس کسانی که پس از ما می‌آیند» به روایت امام احمد (۲۹۷/۲) و ابو نعیم در الحلیة (۷۸/۲) با سند حسن. در حدیث واثلة بن رفعة آمده: «پیوسته در خیر و خوبی هستید تا زمانی که در میان شما

قرن‌ها، قرن من است سپس کسانی که پس از آنها می‌آیند سپس کسانی که پس از آنها می‌آیند سپس مردمانی می‌آیند که گواهی یکی از آنها از سوگندش پیشی گرفته و سوگندش از گواهی‌اش پیشی گرفته است».

این حدیث را پانزده صحابی^۱ روایت کرده‌اند، و تعداد بسیاری از متخصصین آن را متواتر دانسته‌اند.^۲

پس این حدیث نشان می‌دهد که اهل این سه قرن که سلف صالح - ﷺ - می‌باشند بهترین افراد امت‌اند، ابن قیم - رحمته - می‌گوید: « و این اقتضا می‌کند که آنها را در هر دروازه‌ای از دروازه‌های نیکی مقدم داشت چرا که اگر تنها از برخی جهات کارشان خیر بود، به صورت مطلق بهترین قرن‌ها نبودند»^۳، پس می‌فهمیم که آنها بهترین افراد امت از نظر فهم و برترین از نظر دانش و عمیق‌ترین از نظر بنیان‌گذاری و نیکوترین در کردار و باور می‌باشند. آیا معقول است که در قرنی که سلف صالح می‌زیسته‌اند کسی سخن درست را در این مسائل به زبان نیاورده و حقیقت را نفهمیده است تا اینکه بعدها افرادی آمده که حکمی از احکام الله را فهمیده باشد که آن بزرگواران نسبت به آن جاهل بوده‌اند، و به حقی رسیده است که آن پیشوایان در آن اشتباه کرده‌اند، قطعاً این تهمتی بزرگ است.

کسانی باشند که من را دیده‌اند و همنشینم بوده‌اند، به خدا سوگند پیوسته در خیر و خوبی هستید تا زمانی که در میان شما کسانی باشند که کسانی که مرا دیده‌اند را دیده باشند». ابن ابی شیبه این را روایت نموده و سند آن حسن است. حافظ ابن حجر این را در فتح الباری (۷/۷).

۱- معجم فقه السلف، تألیف محمد المنتصر الکتانی (۷/۱).

۲- حافظ ابن حجر در الإصابة (۱۲/۱) و سیوطی در متواتر و الکتانی همچنین، آن را متواتر دانسته‌اند.

۳- إعلام الموقعین (۱۳۶/۴)

از آنجایی که آنها با استناد به قرآن و سنت برتر از آیندگان خود می‌باشند « پس اقتدا به آنها بهتر از اقتدا به کسانی است که پس از آنها آمده‌اند زیرا اتفاق نظر سلف دارای عصمت بوده و اگر اختلاف کرده باشند حق از گفتار یکی از آنها خارج نیست و می‌توان در گفتار آنها حق را جستجو کرد»^۱.

تمامی احادیث و آثاری که صحابه را مدح و ستایش کرده و به پیروی از آنها تشویق نموده است همین مفهوم را می‌رساند، مانند این حدیث: «... لا تسبوا أصحابی»^۲ یعنی: «یارانم را دشنام ندهید». و «النجوم أُمَّةٌ للسماء، فإذا ذهب النجوم أتى السماء ما توعد، وأنا أُمَّةٌ لأصحابي...»^۳ یعنی: «ستارگان سبب امنیت آسمان هستند پس هنگامی که ستارگان از بین رفتند آنچه برای آسمان وعده داده شده اتفاق می‌افتد و من سبب امنیت یارانم هستم...» و دیگر احادیث^۴.

بنابراین، «ترجیح دادن روشی دیگر، غیر از منهج صحابه یعنی باطل دانستن نصوصی که بیانگر فضیلت آنها است؛ زیرا چگونه می‌توان افرادی را بر دیگران برتری داد حال آنکه آنها به روش صحیح در فهم دین دست نیافته‌اند»^۵.

۱- مجموع الفتاوی (۲۴/۱۳)

۲- صحیح بخاری در کتاب فضائل أصحاب النبی - ﷺ - باب: قول النبی: «لو كنت متخذاً خلیلاً» (۳۶۷۳) از ابی سعید رضی الله عنه و صحیح مسلم در کتاب فضائل الصحابة، باب: تحریم سب الصحابة، (۲۵۴۰)، از ابی هریره رضی الله عنه.

۳- صحیح مسلم در کتاب فضائل الصحابة، باب: بیان أن النبی - ﷺ - أمان لأصحابه، (۲۵۳۱)، از ابی موسی الأشعری رضی الله عنه.

۴- باری اطلاع از دلالت‌های این نصوص، نگا: إعلام الموقعین (۱۳۷/۴) و بعد از آن.

۵- أثر الإتجاه العقدي فی التفسیر (ص ۴۲). پایان نامه فوق لیسانس/ یاسر بن ماطر المطر، دانشگاه الإمام، بخش عقیده (۱۴۳۰هـ).

۳- ابو واقد لیشی - رضی الله عنه - از رسول الله - صلی الله علیه و آله - روایت می‌کند که وی روزی فرمود: «إنها ستكون فتن» قالوا: فكيف لنا يا رسول الله؟ أو كيف نصنع؟ قال: «ترجعون إلى أمرکم الأول»^۱. یعنی: «همانا فتنه‌هایی خواهد آمد، گفتند: ما چه کاری انجام دهیم ای رسول الله؟ فرمود: به آنچه در ابتدا بود بازگردید».

یعنی به آنچه بازگردید که سلف شما بر آن بوده‌اند و این شامل فهم آنها از نصوص و عمل آنها به مقتضای آن می‌شود.

اگر چه این خطاب نسبت به صحابه - رضی الله عنهم - است ولی چنان است که گویی به فتنهٔ اختلاف و آنچه میان صحابه رخ داده اشاره می‌کند و به این اشاره دارد که به آنچه در ابتدا بوده‌اید یعنی در زمان رسول الله - صلی الله علیه و آله - و پیش از ظهور فتنه و اختلاف یعنی زمان ابوبکر و عمر - رضی الله عنهما - برگردید.

برداشت از این حدیث چنین است که هرچه به دوران نبوت و صدر اسلام نزدیک‌تر شویم از فتنه‌ها دورتریم. همچنین اشاره می‌کند که سالم ماندن از فتنه‌ها از طریق بازگشت به راهی است که پیشگامان سلف بر آن بوده‌اند. و خداوند بهتر می‌داند.

سوم: از گفتار صحابه و پیشوایان نخستین که به پایبندی بر آنچه سلف - رحمهم الله - بر آن بوده‌اند تشویق می‌کند:

روایت‌ها و نصوص بسیاری، از صحابه و تابعین و پیشوایان دین وارد شده که به الگوپذیری و پیروی از سلف صالح و پیمودن راه آنها در فهم و دانش و کردار و باور تشویق می‌کند.

۱- طبرانی در الکبیر (۲۴۹/۳) و در الأوسط (۲۹۴/۸) روایت کرده است و هیثمی در المجمع (۳۰۳/۳) گفته است: «در سند آن عبدالله بن صالح وجود دارد که ثقه دانسته شده و در او ضعف وجود دارد ولی بقیه رجال آن رجال صحیح می‌باشند». شیخ‌البنی در سلسلة الصحیحة ح: ۳۱۶۵ این روایت را صحیح دانسته است.

پیش از این در بیان اهمیت فهم سلف سخنان متعددی را از برخی از صحابه مانند ابن عمر و ابن مسعود^۱ و دیگران مانند حسن بصری و امام شافعی بیان کردیم. در این جا اندکی از گفته‌هایشان را - اضافه بر آنچه گذشت - در مورد این موضوع مهم به شما تقدیم می‌کنم.

۱- از حذیفة بن یمان - رضی الله عنه - روایت شده که گفت: «ای گروه قاریان، راه پیشینیان را در پیش گیرد که به خدا سوگند اگر شما استقامت کردید بسیار پیش می‌افتید و اگر آن راه را رها کرده و به راست و چپ رفتید به گمراهی بسیار زیادی دچار می‌شوید»^۲.

امکان ندارد که فهم درست در راهی غیر راه کسانی باشد که در هر خیر و خوبی پیشگام بوده‌اند^۳.

۲- ابن مسعود - رضی الله عنه - می‌گوید: «علم را پیش از آنکه برداشته شود فراگیرید .. و باید عتیق را بگیرید» عتیق: همان دوران اول است چنانکه در حدیث بیان شد، یعنی آنچه پیشگامان سلف صالح - رضوان الله علیهم - بر آن بوده‌اند که شامل فهم و دانش و عقیده آنها - رضی الله عنه - می‌شود.

۳- عثمان بن حاضر نیز همانند آن را روایت کرده و می‌گوید: به ابن عباس - رضی الله عنه - گفتم: مرا سفارش کن. گفت: «استقامت کن و از امر گذشته پیروی کرده و در دین نوآوری نکن»^۴.

۴- عمر بن عبدالعزیز - رضی الله عنه - در نامه مشهورش به عدی بن أرطأة درباره قضا و قدر و آنچه در آن وارد شده می‌گوید: « .. به سنت پایبند باشید زیرا

۱- همچنین نگاه: إعلام الموقعین (۱۳۹/۴) جمله‌های ارزشمندی در آن وجود دارد.

۲- روایت امام بخاری در کتاب الاعتصام، باب: الاقتداء بسنن رسول الله - صلی الله علیه و آله - (۷۲۸۲)

۳- إعلام الموقعین (۱۳۹/۴).

۴- ابن بطة در الإبانة (۳۱۹/۱).

سنت را کسی گذاشته که می‌دانسته خلاف آن اشتباه و لغزش و نادانی و زیاده‌روی است، پس همان چیزی را بپسند که آنها (سلف) برای خویش پسندیده‌اند، آنها بر اساس علم [از فرو رفتن و بحث در قضا و قدر] توقف کرده‌اند و با تیزبینی دست کشیده‌اند در حالی که آنان در کشف امور نیرومندتر بوده و اگر در این کار فضیلتی باشد، سزاوارتر بوده‌اند. اگر بگویید که این امر جدیدی است که پس از آنها رخ داده است، باید بدانید که این امور جدید از کسانی است که جز سنت آنها را می‌خواهند و تمایلی به آنها ندارند. آنها پیشگامان ما بوده و به هر اندازه که درباره آن (قضا و قدر) لازم بوده سخن گفته‌اند و به مقدار کافی وصف‌اش کرده‌اند پس کمتر از آن، کوتاهی و بیش از آن زیاده روی است. گروهی در این موضوع کوتاهی کرده پس جفا نموده‌اند و گروهی دیگر در آن کنجکاو کرده پس زیاده‌روی کرده‌اند و آنها (سلف) در وسط قرار گرفته و بر راه مستقیم هدایت بوده‌اند ... تا آنجا که می‌گوید: «آنها همان چیزی که شما از قرآن خواندید را خوانده‌اند ولی تفسیرهایی از آن می‌دانستند که شما نمی‌دانید ...»^۱.

۵- اوزاعی می‌گوید: «خودت را بر سنت نگهدار، و همانجایی توقف کن که آنها (سلف) توقف کرده‌اند و همان چیزی بگو که آنها گفته‌اند و دست نگه دار از آنچه آنان دست نگه داشته‌اند، راه سلف صالح خویش را در پیش بگیر زیرا همانگونه که برای آنها گنجایش داشت برای تو نیز گنجایش دارد»^۲ و گفته است: «به آثار سلف پایبند باش حتی اگر مردم تو را نپذیرند»^۳.

۱- ابو داود در سنن، عون المعبود (۳۶۵/۱۲). آجری در الشریعة ح: ۵۳۹ (۵۵۵/۱) و ابن بطه در إبانة ح: ۵۶۰ (۳۳۵/۲) و مانند آن از عبدالعزیز بن عبدالله بن ابی سلمة آمده است. ابن تیمیة در مجموع الفتاوی (۷/۴-۸) آن را ذکر کرده است.

۲- ابو نعیم در حلیة الأولیاء (۱۴۳/۶).

۳- آجری در الشریعة ح: ۱۲۷ (۲۶۲/۱).

۶- امام مالک می‌گوید: «پشتِ سرِ آنهايي که اهل بدعت باشند نماز نمی‌گذاریم...» تا آنجا که می‌گوید: «تسلیم بودن در برابر سنت‌ها با رأی و نظر و قیاس باطل نمی‌شود و ما همان تفسیری می‌کنیم که سلف صالح آن تفسیر را کرده‌اند و به آن چیزی عمل می‌کنیم که آنها عمل کرده‌اند و آنچه آنها ره‌ایش کردند ما رها می‌کنیم، و این توان برای ما وجود دارد که آنچه از آن دست کشیدند ما نیز دست بکشیم و در آنچه توضیح داده و بیان کرده‌اند پیرو آنها شویم و در استنباط و نظری که در مورد امور جدید داشته‌اند به آنها اقتدا می‌کنیم در مورد اموری که در آن اختلاف داشته از مجموعه آنها^۱ خارج نمی‌شویم»^۲.

او همچنین صاحب این جمله مشهور است که منهجی در تغییر و اصلاح به شمار می‌رود: «انتهای این امت اصلاح نخواهد شد جز با آنچه ابتدای آن اصلاح شده است»^۳.

۷- عباد بن عباد ابو عتبة الخواص - یکی از اتباع تابعین و اهل زهد - می‌گوید: «اندیشه کنید چرا که عقل نعمت است، چه بسا صاحب عقلی که دلش به جای مشغولیت به آنچه به سودش بوده و بدان نیازمند است در چیزی خوض کرده که به زیان اوست تا جایی خودش این امر را فراموش کرده است؛ و از نشانه‌های برتری عقل شخص عدم نگرستن در چیزی است که نباید در آن نگرست تا مبادا برتری عقل او وبالش شود و رقابت با کسانی که در کردار نیک از او کمتر هستند را ترک کند، یا شخصی که قلبش به بدعتی مشغول گشته و از مردمانی غیر از اصحاب رسول الله ﷺ - تقلید می‌کند یا اینکه به نظر خودش بسنده کرده و فکر می‌کند که هدایت

۱- یعنی نظری جدید که در میان آراء آنها مطرح نشده را مطرح نمی‌کنیم [مترجم]

۲- نگا: اجماع الجیوش الإسلامیة، ابن القیم (ص ۱۵۵)، تحقیق عواد المعتمق.

۳- الشفاء، تألیف قاضی عیاض (۷۱/۲).

تنها در آن است و ترک آن گمراهی است، ادعا می‌کند که این نظر را از قرآن گرفته است در حالی به جدایی از قرآن دعوت می‌کند، آیا قرآن، پیش از او و همفکرانش، حاملانی نداشته که به محکم آن عمل کرده و به متشابه آن ایمان بیاورند؟ آنها نسبت به قرآن چون روشنایی برای آشکار شدن راه هستند و قرآن پیشوای رسول الله - ﷺ - بود و رسول الله - ﷺ - پیشوای اصحابش بود و اصحابش برای بعد از خودشان پیشوا بودند، مردانی که در هر سرزمین معروف بودند و در پاسخ به صاحبان هوی اتفاق نظر داشتند ..» پس از ذکر برخی از صفات آنها می‌گوید: «.. زیرا آنها در پی آثار گذشتگان نبوده و به مهاجرین اقتدا نکرده‌اند ..» تا آنجا که می‌گوید: « باید به قرآن چنگ بزنید به آن اقتدا کرده و پیشوای خویش قرارش دهید، و باید در پی آثار گذشتگان باشید ..»^۱

۸- ابو الحسن اشعری (ت ۳۲۴ هـ) - در مرحله آخر فکری که سلفی شد - می‌گوید: « گفتاری که آن را می‌گوییم و دینی که با آن الله را عبادت می‌کنیم، پایبندی به کتاب پروردگاران و سنت پیامبران و آنچه از صحابه و تابعین و پیشوایان حدیث روایت شده، می‌باشد و ما به آن چنگ می‌زنیم...»^۲

۹- ابو نصر سجزی (ت ۴۴۴ هـ) می‌گوید: « اهل سنت بر عقیده‌ای که سلف صالح - رحمهم الله - برایشان روایت کرده‌اند ثابت قدم می‌باشند. عقیده‌ای که آنها از رسول الله - ﷺ - نقل کرده‌اند، یا از اصحاب او - ﷺ - م - در

۱- این نامه طولانی را دارمی در سنن خویش در مقدمه، باب: رساله عباد بن عباد الخواص ح: ۶۵۵ (۲۷/۱) آورده است و من این نصیحت را با وجود طولانی بودن آن آوردم به خاطر عمق و مفاهیم دقیقی که در آن وجود دارد و نیازی که در این عصر ما به آن داریم.

۲- الإبانة عن أصول الديانة (ص ۸). و نکا: العين والأثر (ص ۱۱۰).

مواردی که نصی از قرآن و پیامبر ﷺ در آن ثابت نشده است، زیرا آنها ﷺ - پیشوا هستند و به پیروی از آثار و روش آنها فرمان یافته‌ایم و این آشکارتر از آن است که نیاز به برهان داشته باشد»^۱.

۱۰ - امام ذهبی (ت ۷۴۸ هـ) می‌گوید: «اگر در پی انصاف هستی ای بنده‌الله، پس پایبند به نصوص قرآن و سنت باش سپس به آنچه صحابه و تابعین و پیشوایان تفسیر درباره‌ی این آیات گفته‌اند و به آنچه از مذاهب سلف حکایت کرده‌اند بنگر، پس یا بر اساس علم سخن بگو و یا بر اساس علم سکوت کن»^۲.

چهارم: اجماع:

اهل سنت و جماعت اتفاق نظر دارند که بهترین افراد این امت از نظر کردار و گفتار و باورها و دیگر فضیلت‌ها، قرن اول می‌باشند سپس کسانی که پس از آنها آمدند و سپس کسانی که پس از آنها آمدند. این اتفاق نظر را ابن تیمیه ذکر نموده و گفته است: «یکی از چیزهایی که حتماً برای کسی که در قرآن و سنت بیاندیشد آشکار شده و اهل سنت و جماعت از تمامی گروه‌ها بر آن اتفاق نظر دارند، این است که بهترین افراد این امت - از نظر کردار و گفتار و اعتقاد و دیگر فضیلت‌ها - قرن اول سپس کسانی که بعد از آنها آمده‌اند و سپس کسانی که بعد از آنها آمده‌اند می‌باشند، چنانکه این امر از چند طریق از پیامبر ﷺ ثابت شده است و اینکه آنها در هر فضیلتی از خلف برتر هستند؛ در علم و عمل و ایمان و عقل، در دین و بیان و عبادت برتر هستند و آنها به بیان هر مشکلی سزاوارترند. و کسی این را انکار نمی‌کند، مگر اینکه در برابر امری که در

۱- الرسالة إلى أهل زبيد (ص ۹۹)

۲- العلو للعلی الغفار (ص ۱۶).

اسلام کاملاً معلوم است تکبر ورزد و خداوند با وجود علم او را گمراه ساخته باشد»^۱.

پنجم: عقل و استناد صحیح:

از جمله:

۱- یکی از امور ثابت نزد عموم مسلمانان این است که صحابه کامل‌ترین اشخاص امت از نظر عقلی و سخت‌ترین آنها در پیروی و نیرومندترین در ایمان و پاک‌ترین از نظر علمی و کامل‌ترین از نظر فهم می‌باشند و کسی در گذشته و آینده از نظر ایمان و علم و فهم و عمل مانند آنها نبوده و نیست. پس محال و غیر ممکن است که افرادی که بعدها آمده‌اند از آنها زیرک‌تر و در شناخت حقیقت فهمشان درست‌تر از آنها باشد. در فصل دوم: اهمیت فهم سلف این مسأله را شرح دادیم.

۲- هنگامی که فهم سلف با فهم خلف متفاوت باشد این امر از دو حالت

خارج نیست:

أ- یا حق با گروهی است که الله آنها را برای همنشینی با بهترین آفریده و برگزیده رسولانش، انتخاب کرده است.

ب- یا حق با گروهی است که دانش خویش را از منطق یونان و از قواعد فلسفی مخالف با عقل و نقل برگرفته‌اند .. پس کدامیک از این دو گروه به فهمیدن آنچه الله بر پیامبرش -ﷺ- نازل نموده و به مراد الله - متعال - و مراد پیامبرش -ﷺ- سزاوارترند؟!^۲

بنابراین «اصل و اساس واقع شدن گمراهان در چنین تحریفی، رویگردانی از فهم کتاب الله - متعال - ، آنگونه که صحابه و تابعین آن را

۱- مجموع الفتاوی (۱۵۸/۴).

۲- نگا: ضوابط فهم سنت، د. عبدالله وکیل الشیخ (ص ۱۷).

فهمیده‌اند، و مخالفت با مفهوم آن می‌باشد و این یکی از بزرگ‌ترین جنبه‌گیری در برابر الله و پیامبرش است ولی از راه نفاق و نیرنگ»^۱.

۳- سران علمای خلف به اشتباه راهی که بر آن بوده‌اند از جمله فهم و روش استدلال خود اعتراف کرده و از آنچه مخالف با فهم سلف آموخته‌اند اظهار پشیمانی کرده‌اند، از اینکه داشته‌هایشان جز وهم و خیالات فاسد و گمان‌های دروغینی نبوده که با خود عذاب شک و حیرت و عدم یقین را به بار آورده است^۲. و نصوص این بازگشت و اعتراف بیش از آن است که در این مختصر بگنجد^۳.

ابن تیمیه - رحمته الله - می‌گوید: «اما هیچ کسی سراغ ندارد که یکی از علمای سلف یا افراد نیکوکار عادی از راه خود باز گردد»^۴.

یکی از قوی‌ترین دلیل‌های آشکار و واضح از افرادی که بازگشته‌اند: گفته ابوالمعالی جوینی در «العقیده النظامیه» است که رجوع از تأویل را با استناد به فعل صحابه انجام داده و می‌گوید: «آنها نخبگان اسلام و به دوش کشندگان بار شریعت بوده و از هیچ تلاشی در ثبت قواعد دین و سفارش به محافظت از آن و آموزش اموری که مردم به آن نیاز داشته‌اند، دریغ نکرده‌اند، بنابراین اگر تأویل این آیات و ظاهر آنها جایز و حتمی بود چه بسا توجه آنها به آن بیش از توجه‌شان به فروع شریعت بود»^۵.

و معلوم است که تأویل نتیجه فهم بیمارگونه نصوص شرعی و مخالف با فهم سلف امت - رضوان الله علیهم - است.

۱- درء تعارض العقل والنقل (۵/۳۸۳).

۲- نگا: الاستقامة (۱/۷۹) و مجموع الفتاوی (۴/۲۳).

۳- نگا: شرح طحاویه (ص ۲۲۷-۲۲۸).

۴- نقض المنطق (ص ۴۲).

۵- العقیده النظامیه (ص ۳۳) تحقیق: الکوثری ط ۱۴۱۲ هـ، المكتبة الأزهرية

۴- محال است که افراد سه قرن برتر - از جمله قرنی که پیامبر ﷺ - در آن مبعوث شده است - نسبت به حق نا آگاه بوده، از آن سخن نگفته و به آن عمل نکرده باشند؛ «زیرا اگر بر خلاف این باشد، یا به سبب نداشتن عمل و گفتار یا به خاطر داشتن عقیده‌ای متناقض با حقیقت و گفتاری بر خلاف صدق است، که هر دوی آنها ممتنع است:

اما گفته اول (آنها عمل نکرده‌اند) ممتنع است: زیرا هر کس دلش زنده و در پی علم بوده یا اینکه مشتاق عبادت باشد، تحقیق و پرسش در این زمینه و شناخت حقیقت در مورد آن بزرگ‌ترین هدف و خواسته‌اش است ... نفس‌های سالم برای هیچ چیزی مشتاق‌تر از شناخت این امر نیستند.

این امر (حقیقت جوئی) در فطرت‌های مشتاق وجود دارد پس چگونه می‌توان تصور کرد که آن بزرگان با وجود فراهم بودن شرایط آن در قرن‌هایی که زیسته‌اند از چنین چیزی بی‌خبر باشند؟! این امر (عدم اشتیاق به فهم حقیقت) برای بی‌خردترین مخلوقات و رویگردان‌ترین آنها از الله - ﷻ - و کسانی که بیش از همه در طلب دنیا غرق شده و از یاد الله غافلند نیز رخ نمی‌دهد پس چگونه از آن بزرگان چنین چیزی سر زده است؟!!

اما احتمال دیگر یعنی اینکه اعتقاد و گفتار آنها نسبت به الله حق نبوده است: این سخن را هیچ مسلمانی و یا هیچ خردمندی که آنها را می‌شناسد نخواهد گفت!

۵- استنباط احکام از نصوص شرعی دو پایه اساسی دارد چنانکه شاطبی می‌گوید: «یکی از آنها علم و آگاهی به زبان عربی، دوم: علم نسبت به رازها و اهداف شریعت. اما پایه اول، برای صحابه و تابعین و عرب‌های خالص صفتی غریزی بود و نیازی به قواعد نداشتند. آنان همچنین به خاطر

همنشینی طولانی با رسول الله - ﷺ و شناخت اسبابی که قانونگذاری از آن نشأت گرفته بود پایه دوم را نیز کسب کرده بودند، زیرا قرآن و سنت به صورت تدریجی بر اساس اتفاقات نازل شده و وارد می‌شد، همچنین آنها به خاطر پاکی ذهنشان مصلحت‌ها را درک نموده و اهداف و مقاصد شریعت در قانونگذاری رعایت نموده است را درک کردند^۱. جزئیات این موضوع، پیش از این در بیان ویژگی‌های آنها که سبب مقدم شدن فهم‌شان بر دیگران شده است، بیان شد.

مطلب دوم: نتایج پایبندی به فهم سلف صالح

بدون شک پایبندی به فهمی که سلف صالح از نصوص قرآن و سنت داشته‌اند، دژی در برابر هر فتنه گمراه کننده است که دارای میوه‌هایی رسیده و آثاری سودمند است، شخص را در عقیده و عبادتش حفظ کرده و به خواست الله از هوی و هوس و مفهوم‌های شاذ و افکار منحرف مصون می‌دارد، آنچه در گذشته و حال حاضر، سبب برکشیده شدن شمشیرها و از بین رفتن جان‌ها و ریخته شدن خون‌ها و هتک حرمت‌ها و کافر دانستن مسلمانان و تفرقه شده است چیزی نیست جز تأویل باطلی که بر فهم بیمار از نصوص شرعی که مخالف با فهم سلف صالح - رضوان الله علیهم - است، بنا شده است.

از جمله آشکارترین نتایج و دست آوردهای آن:

۱- راه شناخت مراد الله - تعالی - و فرستاده او - ﷺ - است؛ چیزی که هدف هر مسلمانی است. کسی که می‌خواهد در گفتار و کردار آشکارا و نهان به به قرآن و سنت چنگ بزند تا از فتنه‌ها نجات یافته و بر اساس هدایت و با بصیرت پروردگارش را بندگی کند.

هدف سلف شناخت خواسته و مراد اله - ﷻ - و مراد پیامبرش - ﷺ - بوده است، همان چیزی که هدف رهروان و راه نجات جویندگان است، همچنین قرار گرفتن در کنار صحابه و پیروانشان و پایبندی به روش و رهنمود آنها عین رستگاری و اساس پیروزی است.

بنابراین موفق‌ترین افراد و استوارترین آنها از جهت رأی در تمامی امور دین و هر آنچه انسان را به پروردگار جهانیان نزدیک می‌کند کسانی هستند که از «دریچهٔ وحی آشکار برگرفته و با عقل و فطرت و ایمانش از نظریات متحیران و تردید شاکان و تکلف افراط‌گران روی برتافته و کشتزار هدایت را از کلمات آگاه‌ترین آفریده نسبت به پروردگار جهانیان آبیاری می‌کند، چرا که کلمات جامع و سودمند وی در این زمینه و دیگر زمینه‌ها کافی و بسنده است، جامع و آشکار، واضح و شرح دهنده است و در جایگاه تفسیر و شرح محتویات قرآن قرار دارد»^۱.

از سویی دیگر غالب علم و ایمانی که نزد سلف وجود داشته است از پیامبرشان - ﷺ - برگرفته‌اند، کسی که الله بوسیلهٔ او آنان را ز تاریکی‌ها بیرون آورده و به سوی نور هدایت نمود، به راه خداوند عزیز و حمید رهنمون ساخت، خداوند - متعال - دربارهٔ وی فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَعَامِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَّحْمَتِهِ وَيَجْعَل لَّكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٢٨﴾ لَيْلًا يَعْلَمُ أَهْلَ الْكِتَابِ أَلَّا يَفْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّن فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٢٩﴾﴾ [الحديد: ۲۸-۲۹] «ای ایمان آوردگان، از خدا پروا کنید و به رسولش [خالصانه] ایمان آورید تا خدا رحمت خویش را دو بار بر شما

ارزانی دارد و برای شما نوری پدید آورد که در پرتو آن گام بردارید و شما را ببخشاید؛ که خدا آمرزگاری است مهربان؛ [این توضیح را دادیم] تا اهل کتاب نپندارند که [مؤمنان] به افزون بخشی خدا دسترسی ندارند و اینکه [آگاه باشند که] تمامی برتری به دست خداست و به هرکه خواهد [و شایسته بداند]، عطا می‌کند؛ که خدا افزون بخشی بی حد دارد» همچنین فرموده است: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ ۖ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَنِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۱۱۶﴾﴾

آل عمران: ۱۶۴. «خدا بر اهل ایمان نعمت بزرگی داد که در میان آنان رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنان می‌خواند و [از پلیدی جهل و شرک] پاکشان می‌سازد و به آنان کتاب و دانش توأم با بینش می‌آموزد؛ در حالی که قبل از آن واقعا در گمراهی آشکاری بودند» و فرموده: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَٰكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿۱۷۷﴾﴾ صراطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ﴿الشوری: ۵۲-۵۳﴾. «و بدین گونه قرآن را به فرمان خویش بر تو وحی کردیم؛ [قبل از آن] تو آگاهی نداشتی که کتاب و ایمان چیست، ولی ما آن را نوری ساختیم که هریک از بندگان خویش را که بخواهیم، بدان هدایت کنیم؛ و مسلماً تو به راهی راست هدایت می‌کنی، راه خدایی که هرچه در آسمانها و زمین است، متعلق به اوست؛ آگاه باشید که همه امور تنها به سوی خدا باز می‌گردند».

بدون شک آگاه‌ترین مردم نسبت به این راه و مشتاق‌ترینشان بر یافتن آن صحابه رسول الله - ﷺ - و پیروانشان از پیشوایان سلف صالح بوده‌اند و به همین دلیل عمر بن خطاب - رضی الله عنه - گفته است: «إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ

المتشابه فخذوهم بالسنن، فإن أصحاب السنن أعلم بكتاب الله تعالى^۱». یعنی: «هرگاه با کسانی که از [آیات] متشابه پیروی می‌کنند مواجه شدید آنها را با سنت‌ها بگیرید زیرا صاحبان سنت نسبت به کتاب الله - متعال - آگاه‌ترند».

۲- مهم‌ترین وسیله برای از بین بردن ماده بدعت‌گزاری و بستن دروازه بدعت و نوآوری در دین است؛ زیرا معمولاً اهل بدعت به برخی از نصوص چسبیده و آن را به گونه‌ای نادرست تفسیر می‌کنند و بر غیر مراد الله و مراد رسولش - ﷺ - و بلکه بر اساس مراد خویش می‌فهمند تا با خواسته‌هایشان و بدعت‌هایی که ساخته‌اند همخوانی داشته باشد. فهم سلف در این مسئله فیصله دهنده است و همان حقی است که غیر از آن جز گمراهی نیست. خداوند - متعال - می‌فرماید: ﴿فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنْتُمْ بِهِ - فَقَدْ أَهْتَدُوا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [البقرة: ۱۳۷]. «اگر آنها نیز به آنچه شما ایمان آورده‌اید ایمان آورند، هدایت شده‌اند و اگر روی برتابند، بی‌گمان سر ستیز دارند؛ [پایدار باش که] خدا تو را از [گزند] آنها مصون خواهد داشت؛ که او شنوایی است آگاه».

ابن تیمیه می‌گوید: «در مجموع هر کس از مذاهب صحابه و تابعین و تفسیر آنها کناره گیرد و مخالف آن را بپذیرد در این باره دچار اشتباه شده است، بلکه بدعت‌کار می‌شود و اگر بر اساس اجتهاد بوده اشتباهش آمرزیده می‌شود...» تا آنجا که می‌گوید: «و ما می‌دانیم که صحابه و تابعین و پیروان آنها قرآن را خوانده‌اند و به تفسیر و معانی آن عالم‌ترند همچنان که آنها نسبت به حقی که الله رسولش - ﷺ - را با آن فرستاده آگاه‌ترند پس هرکس

۱- دارمی در سنن خویش ح ۱۲۱ (۴۷/۱) و آجری در شریعت ح: ۹۳ (۲۴۰/۱) و لالکائی در شرح الأصول ح ۲۰۳ (۱۲۳/۱) و اصفهانی در الحجة (ص ۲۴۸)

با گفته آنها مخالفت کند و قرآن را بر خلاف تفسیر آنها، تفسیر کند در دلیل و محتوی به خطا رفته است...»^۱.

بلکه رویگردانی از فهم سلف در نصوص، یکی از خطرناک‌ترین دروازه‌های انحراف و گمراهی است پس کسی که قرآن کریم و سنت مطهر را تفسیر کند «و تفسیر او غیر از تفسیر مشهوری که از صحابه - رضی الله عنهم - و تابعین نقل شده است باشد وی بر الله - عز و جل - دروغ بسته و در آیات الله به کجی رفته و سخن را از جایگاه خود تحریف کرده است و این کار گشودن دروازه زندگی و الحاد است که باطل بودن آن در اسلام آشکار است»^۲.

۳- حفاظت کننده از تفرقه و اختلاف نکوهیده است:

به همین دلیل است که عمر بن خطاب به ابن عباس - رضی الله عنهما - گفت: «چگونه این امت دچار اختلاف می‌شود در حالی که پیامبرش یکی و قبله‌اش نیز یکی است؟ ابن عباس گفت: ای امیر مؤمنان؛ همانا قرآن بر ما نازل شد و ما آن را خواندیم و دانستیم که درباره چه کسی نازل شده است ولی پس از ما مردمی خواهد آمد که قرآن را می‌خوانند و نمی‌دانند درباره چه کسی نازل شده در نتیجه درباره آن نظر می‌دهد پس هنگامی که درباره آن نظر دادند دچار اختلاف می‌شوند و هنگامی که اختلاف کردند با یکدیگر می‌جنگند»^۳.

۴- آرامش و اطمینان روانی را برای انسان به ارمغان می‌آورد که از بین برنده تردیدها و برطرف کننده مشکلات وهمی است. زیرا اگر جوینده علم

۱- مقدمة فی اصول التفسیر (ص ۹۱).

۲- مجموع الفتاوی (۲۴۳/۱۳) و نگا: (۳۶۱/۱۳) و (۹۴/۱۵) و (۵۱/۱۶).

۳- خطیب بغدادی در جامع لأخلاق الراوی وآداب السامع (۱۹۴/۲) به شماره (۱۵۸۷) این روایت را تخریج کرده است. نگا: کنز العمال شماره: (۴۱۶۷).

بفهمد که فهم او از دلیل موافق با فهم سلف صالح است در نتیجه تردیدهایش از بین می‌رود و گواهی راستین بر درستی استدلال خویش را می‌یابد.

۵- هر آنچه صحابه و سلف درباره آن سکوت کرده‌اند - به ویژه چیزهایی که به عقیده و ایمان وابسته است - پس سکوت درباره آن اولی‌تر، شایسته‌تر و محتاطانه‌تر است و باید بداند که خلف درباره آن مسائل سخنان باطل گفته‌اند؛ به همین دلیل یکی از سلف گفته است: «باید آثار گذشتگان را بگیرد زیرا آنها هر آنچه کافی و بسنده بوده را بیان کرده‌اند و کسی بعد از آنها بهتر از آنچه آنها می‌دانسته‌اند نیاورده است»^۱.

سخنان صحابه و پیشوایان در این زمینه بیان شد و اینکه باید درباره آنچه آنها سکوت کرده‌اند سکوت نمود زیرا آنها بر اساس علم سکوت کرده‌اند و دانسته‌اند که درباره چنین اموری باید سکوت کرد.

۶- معیار شناخت سنت از بدعت است.

هر دینداری و عبادتی که سلف با آن آشنا نبوده‌اند، بدعت و نوآوری در دین است و پیش از این بیان شد که ابن عباس از خوارج ایراد گرفت که در میان آنها هیچیک از یاران رسول الله - ﷺ - همان کسانی که داناترین مردم در تفسیر قرآن هستند، وجود ندارد.

این نشان می‌دهد که فهم صحابه و عمل آنها حجت است و خلاف آن درست نیست و اینکه اهل بدعت کسانی هستند که جماعت مسلمانان را متفرق ساخته و با صحابه و پیشوایان دین مخالفت کرده‌اند و به همین دلیل «هیچ کس از بدعت نجات نیافته و عقیده او درست نمی‌شود مگر اینکه اسلام او مانند اسلام سلف باشد و نصوص را همانگونه که آنها فهمیده‌اند

بفهمد و دانستن چیزی که به آن مکلف نشده را رها کند و این روش پیشوایان سنت است»^۱.

و هر کس از راه آنها کناره گیرد «در بدعت‌هایی می‌افتد که گویی در مورد الله و پیامبرش سخن ناحق و آنچه از آن آگاهی ندارد گفته است در حالی که الله و رسولش آن را حرام کرده‌اند...»^۲.

بنابراین گواه برای دشمنان و داور میان نزاع کنندگان: نگریستن به وضعیت سلف است که آیا آنها این نصوص را چنین فهمیده‌اند یا نه؟ آیا در آن نظری داده‌اند؟ یا اینکه آن را رها کرده و به آن توجهی نکرده‌اند؟! و بدانند که قطعاً آنها قرآن را فهمیده و پیامبر ﷺ - و گروه فراوانی، گواه آنان می‌باشند بنابراین شخص باید بنگرد که پایش را کجا می‌گزارد»^۳.

۱- إیثار الحق علی الخلق (ص ۱۲۲).

۲- مجموع الفتاوی (۲۸۸/۷).

۳- نکا: الموافقات (۳/۳۷۶). و نکا: القرآن الکریم و منزلته بین السلف ومخالفهم (ص ۷۵۹).

خاتمه:

پس از کامل شدن این بحث و ستایش از الله که با لطف او نیکی‌ها کامل می‌شوند، نیک است که مهم‌ترین نتایجی که از این کتاب به دست آمده چنین است:

۱- لفظ‌های «فهم»، «فقه» و «علم» از لحاظ معنی به هم نزدیک هستند اگر چه مترادف نباشند، و فهم کامل نتیجه تفکر و تأملی است که بعد از فهم تفسیر صورت می‌پذیرد و تفسیری که از سلف نقل شده است بیانگر قسمتی از فهم آنها از آیات قرآن است.

۲- فهم دو نوع است: یکی: ذهنی - شناختی، که تفسیر غریب و استنباط احکام است و وسیله آن دانستن زبان عربی و استفاده از فرهنگ لغت است. دیگری: قلبی - ایمانی: هنگامی برای شخص تفکر کننده آشکار می‌شود که با دقت در نصوص شرعی نظر کند و وسیله آن تزکیه نفس و ایمان قوی می‌باشد.

۳- اصطلاح سلف دو کاربرد دارد: اول: کاربرد آن بر مدت زمانی تاریخی است که صدر این امت یعنی صحابه تابعین و اتباع تابعین در آن می‌زیسته‌اند، کسانی که پیامبر - ﷺ - به خوب بودن آنها گواهی داده است و منظور از سلف در این کتاب همین است.

دوم: اصطلاح منهجی: شامل هر کسی می‌شود که در امور دین یعنی در عقیده و عبادت و معاملات و اخلاق، پیرو پیامبر - ﷺ - و یارانش باشد،

هرچند از لحاظ زمانی متأخر باشند و این اصطلاح با اصطلاح اهل سنت و جماعت، مترادف است. جایز است که متأخرین به شرط پابندی به روش سلف در دریافت و استدلال، به آن نسبت داده شوند و به شرط اینکه سخن آنها را گفته و فهم‌شان در مسائل عقیدتی که آنها را از اهل هوی و هوس و بدعت متمایز می‌سازد، را پذیرفته باشد.

۴- مراد از فهم سلف: هر آن چیزی است که صحابه و تابعین و پیروان آنها از مجموع نصوص شرعی یا قسمتی از آنها بر اساس مراد الله و رسولش - ﷺ - دانسته و فهمیده و استنباط کرده‌اند، آنچه که به مسائل علمی و عملی دین مربوط شده و به صورت قولی یا فعلی یا اقرار از آنها نقل شده است به شرط اینکه با نص یا سخنی مانند آن در تضاد نباشد.

۵- ضرورت تفاوت گذاشتن میان فهم برخی از سلف و فهم سلف، زیرا دومی بیانگر اجماع همه آنها یا اکثریت‌شان بدون وجود مخالفتی از میان خودشان است، در حالی اولی (فهم برخی از سلف) شامل اجتهاد فردی در بیان برخی از احکام جزئی، یا تفسیر بعضی از آیات قرآنی که در آن اختلاف نظر داشته و چندین قول در آن وجود دارد، می‌شود یا اقوالی را در بر می‌گیرد که از آنها مشهور نبوده یا برخی از آنها در آن اشتباه کرده‌اند.

۶- بعد از پابندی به نصوص قرآن و سنت، پابندی به فهم سلف از نصوص شرعی بر جوینده علمی که در پی حق است، لازم است.

۷- یکی از بزرگ‌ترین علت‌های بدعت‌گزاری در دین و انحراف از روش حق (میانه) و واقع شدن در افراط و زیاده‌روی یا تفریط و کوتاهی، از گذشته تا کنون، انحراف در فهم نصوص شرعی و گریز از فهم سلف بوده است.

۸- شبهه‌هایی که مردم را از حق منحرف می‌کند به سبب اشتباه در فهم دلیل شرعی است زیرا شخص آن را به گونه‌ای می‌فهمد که مورد نظر الله - متعال - و پیامبرش - ﷺ - نبوده است.

۹- معیار در فهم درست نصوص شرعی، پیروی از فهم سلف صالح نسبت به آن است.

۱۰- هر عقیده و عمل تبعدی بر پایه فهمی است که شخص عبادت کننده از نصوص شرعی می‌فهمد و آن را مراد الله و رسولش - ﷺ - می‌داند و ممکن است فهم او درست یا نادرست باشد و اعتقاد و عبادت سلف نیز مبنی بر فهم آنها از مراد الله و رسولش بوده است و اعتقاد و عبادتی که مخالف با عمل آنها باشد مخالف با فهم آنها از مراد الله و رسولش می‌باشد و چیزهایی که آنها با وجود مهیا بودن شرایط آن را ترک کرده‌اند و دلیل‌های شرعی بر اساس فهم آنها انجام آن را توصیه نکرده است و آن را مراد الله و مراد رسولش - ﷺ - ندانسته‌اند، پس آن چیز نزد آنها از دین نبوده و از الله و پیامبرش به آن فرمان نداده‌اند پس آن چیز رد است، بنابراین هر فهمی در زمینه عقیده که سلف آن را نداشته است بدعت و باطل است.

۱۱- پیروی از فهم سلف نماد اهل سنت و جماعت و اصلی از اصول آنها شده است چنانکه شعار اهل بدعت ترک پیروی از سلف گشته است.

۱۲- تکیه بر اجماع سلف در مورد فهم نصوص قرآن و سنت به معنای بستن دروازه تدبیر در کلام الله - متعال - نیست، چرا که شگفتی‌های کلام الله پایان ناپذیر است و عرصه‌های گسترده‌ای برای تدبیر و تفکر از جهت دلالت نصوص بر معانی ثانوی دیگری وجود دارد، همچنین از جهت استنباط احکام جدید در مورد

رخدادهای نو، و از جهت توجه قاری به مقایسه حالت خود با معانی این آیات و اینکه چگونه آنها را اجرا کرده و خود را با آن انطباق دهد و این بخشی مهم در تفکر است که بسیاری از جویندگان علم از آن غافل مانده‌اند چه رسد به دیگران.

۱۳- حجت بودن قول آحاد سلف، بر اساس اینکه از صحابه باشد یا از طبقه پایین‌تر، بر آن اجماع شده باشد یا نه، کسی از میان خودشان با آن مخالفت کرده است یا نه، حالت‌های مختلفی دارد. هر چه زمان زندگی شخص به حیات رسول الله - ﷺ - نزدیک‌تر باشد درستی غالب است و این حکم به صورت مجموعه است نه فردی، یعنی فهم صحابه از فهم تابعین اولی‌تر است و فهم تابعین از فهم اتباع تابعین اولی‌تر است.

۱۴- فهم سلف شامل فهم کلی دین یعنی اصول و فروع آن می‌شود و از سویی دیگر شامل فهم آنها از یک نص معین شرعی و شامل اجتهاد آنها در مسأله‌ای از مسائلی می‌شود که درباره آن نصی وارد نشده است.

۱۵- اقتدا به فهم سلف دربرگیرنده موضوعاتی است که سلف از طریق گفتار یا کردار یا اقرار آن را بیان داشته‌اند و همچنین شامل راه‌های رسیدن به علم و عمل و روش‌های استدلال و مرتب کردن دلیل‌ها و طریقه تفکر در مسائل اختلافی و ترجیح آن می‌شود.

۱۶- سلف صالح بعد از فتوحات، با رخدادها و عرف و امور جدیدی که پایان نداشت مواجه شدند، جوامع مختلف و زبان‌ها و فرهنگ‌های متعدد را پیش روی خود دیدند در نتیجه برای استنباط احکام و راه‌های اجرای آن، با توجه به قرآن و سنت اجتهاد کردند تا حقیقت آشکار گشته و شبهه از بین برود، زیرا آنها باور داشتند که

قرآن و سنت برای هر زمان و مکانی مناسب است و از امور دیگر بی‌نیاز می‌باشد در نتیجه به سراغ نظریات فلسفی و منطقی نرفتند.

۱۷- بسیاری از مخالفان سلف، از جمله بزرگان اهل کلام و دیگران پس از اینکه تلخی دوری از وحی و فهم سلف را چشیده و گم شدن نفس خویش را فهمیدند به سوی آن بازگشته و به اشتباه خویش اقرار کرده‌اند.

۱۸- علم سلف صالح، کامل‌تر و استوارتر و علمی‌تر و سالم‌تر از علم کسانی است که پس از آنها آمدند زیرا شناخت آنها از حقیقت و دلیل‌های آن، و باطل بودن اموری که با آن در تعارض است، بیش از دیگران بوده است پس به همین دلیل - و دلیل‌های بسیار دیگر - فهم آنها از نصوص شرعی بر فهم کسانی که بعدها آمدند مقدم است.

۱۹- سلف صالح دارای ویژگی‌ها و خصوصیت‌هایی بوده‌اند که در دیگران وجود ندارد در نتیجه باید فهم آنها را بر فهم متأخرین مقدم داشت و از جمله ویژگی‌های آنان: سالم بودن منبع دریافتی و اشتیاق آنها به دانش و فهم آن و عمل به آموخته‌های خویش و مشاهده وحی و تنزیل که ویژگی‌های اضافه‌ای به آنها داده است که دیگران در آن مشارکتی ندارند همچنین آنها از نظر عقل و فهم و احساس و درک از دیگر انسان‌ها بالاتر بوده‌اند و اینها همه به خاطر قدرت ایمان و تقوای آنها بوده است.

۲۰- سلف آگاه‌ترین اشخاص نسبت به زبان قرآن و زبان پیامبرشان - ﷺ - بوده‌اند، زبان و لغت آنها همان لغتی است که در فهم نصوص شرعی معتبر است، بر خلاف زبان جدیدی که در عصرهای بعدی

- آمده و مفهوم الفاظ آن متفاوت است در نتیجه شایسته نیست آن را برای فهم قرآن کریم به کار برد.
- ۲۱- علما میراث سلف را سنت نامیده‌اند در نتیجه بسیاری از علما در حفظ و گردآوری آن توجه شایسته‌ای نشان داده‌اند.
- ۲۲- دلیل‌های بسیاری از قرآن کریم و سنت نبوی و میراث سلف در زمینه امر به پیروی از سلف صالح وجود داد و از سویی دیگر اجماع و عقل و اندیشه صحیح بیانگر این امر می‌باشند.
- ۲۳- اصل و اساس گمراهی، رویگردانی از فهم کتاب الله تعالی آنگونه که صحابه و تابعین و اتباع تابعین فهمیده‌اند، و گریز از فهم سلف می‌باشد در نتیجه گروه‌های فکری جدید به وجود آمدند
- ۲۴- تأویل نکوهیده - توسط متأخرین - نتیجه فهم بیمارگونه نصوص شرعی است که با فهم سلف صالح مخالف می‌باشد.
- فهم سلف تنها راه شناخت مراد الله و مراد رسولش - ﷺ - است و از بین برنده ماده بدعت‌گزاری، بستن دروازه آن و معیار برای شناخت سنت از بدعت و نگهدارنده از تفرقه و اختلاف و به ارمغان آورنده آرامش روانی و غلبه بر عوامل شک و تردید است.

پایان